

موج در موج

تنش‌های کردستان در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی

عباس نصر کارشناس ارشد علوم سیاسی است. از مسئولیت‌ها و مشاغل وی می‌توان به ریاست انجمن صنفی روزنامه‌نگاران اصفهان، رئیس دبیر خانه شورای عالی استان‌ها، معاون استاذان، باز نشست‌وزارت کشور و مسئول سرویس شهرامادر روزنامه همبستگی اشاره کرد. وی تاکنون بیش از ۱۰ کتاب تألیف کرده است. همان‌طور که در این مقاله مطالب مندرج در این کتاب مستند است و اسناد آن در دو جلد کتاب تدوین شده. آنچه در زیر آمده جمع‌بندی نگارنده از مجموع آن اسناد می‌باشد. دو جلد کتاب یادشده بانام مکرر کردستان در انقلاب اسلامی از تاریخ ۱۳۴۰ تا اعلام عفو امام (در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۵۸) است که رویدادهای کردستان را جمع‌آوری کرده. امید است مرکز نشر آثار امام خمینی که سفارش کرده این نوشته بوده، بزودی آن را منتشر کند.

آشوب طلب و مدافع رژیم شاه که در شهرهای دیگر کشور توسط خود مردم و کمیته‌های انقلاب به طور خودجوش انجام می‌شد در آنجا صورت نپذیرفت، بلکه این امکان فراهم شد که از جاهای دیگر کشور به آنجا سرازیر شوند.

اگر شرایط دیگر اجتماعی نظیر وجود گسترده روستاییان فقیر و مهاجر و کم سواد و بی‌کار در شهرهای کردستان را که به سادگی به این سو و آن سو کشیده می‌شدند به دو عامل بالا بیفزاییم می‌توان دید چه سرنوشتی در انتظار منطقه است. در این بخش نگارنده، نگاهی گذرا به یکایک رویدادها و شخصیت‌ها خواهد داشت.

گرفتن پادگان مهاباد

در حالی که به طور مکرر صدا و سیما جمهوری اسلامی پیام می‌داد که از حمله به مراکز دولتی خودداری شود، در نخستین حرکت گسترده پس از پیروزی انقلاب، پادگان مهاباد اشغال شد و تسلیحات آن به تاراج رفت و در پی آن ستاد ارتش در سنندج و ژاندارمری و شهرهای خلع سلاح و تعطیل شدند. رهبران کرد بویژه عزالدین حسینی ابتدا اشغال پادگان را حرکت مردمی و در راستای تحقق انقلاب توجیه کرد، ولی بعد که به هیچ وجه حاضر به تخلیه آن نشد روشن شد که قصد دیگری در کار بوده است.

حمله به پادگان سنندج

بدون شک این حرکت از پیش طراحی شده بود و نمی‌توانست حرکت ناگهانی ناشی از تحریک فوری مردم

در زمان پیروزی انقلاب دو تفاوت اساسی بین شهرهای کردستان با دیگر شهرهای ایران وجود داشت؛ در دیگر شهرهای ایران هنگام پیروزی، مردم احساس کردند که به آرمان خود دست یافته‌اند چرا که رژیم شاه سقوط کرده و جمهوری اسلامی که شعارش را می‌دادند ایجاد شده بود، ولی در کردستان چنین نبود؟ آرمان تاریخی خود مختاری^(۱) سر به عصبان برداشت؛ به این خاطر حراست از جمهوری اسلامی جز برای عده‌ای ارزش والایی به شمار نمی‌آمد و پیش از آن که مردم طعم پیروزی انقلاب را بچشند در راستای این آرمان انسجام و اتحاد فوری جریان‌های چپ با حزب دموکرات و نفوذ عوامل ضد انقلاب در آنها به سهولت فضای منطقه را اشغال کرد، به طوری که نیروهای کارآمد طرفدار انقلاب اسلامی منزوی یا متواری شدند و زیر فشار قرار گرفتند.

تفاوت اساسی دیگر آن بود که در کردستان رهبری مورد پذیرش عموم وجود نداشت یا بهتر است بگوییم که هیچ کس، هیچ کس را قبول نداشت. با هر فرد یا جریان شاخص که سخن گفته می‌شد عده دیگری او را تخطئه می‌کردند و می‌گفتند که اینها نمایندگان خلق کرد نیستند و بایستی فقط با ما گفت و گو شود، در حالی که در شهرهای دیگر کشور، یک یا چند نفر افراد شاخص بودند که مورد پذیرش عموم مردم بوده و آنها نیز در خط انقلاب عمل می‌کردند.

این دو تفاوت اساسی موجب شد که با پیروزی انقلاب، در کردستان ضد انقلاب تصفیه نشود، یعنی کار دستگیری عناصر

کردستان همیشه قابل کشف

فرید تعریف



حراست از جمهوری اسلامی
جز برای عده‌ای ارزش
والایی به شمار نمی‌آید و
پیش از آن که مردم طعم
پیروزی انقلاب را بچشند در
راستای این آرمان انسجام
و اتحاد فوری جریان‌های
چپ با حزب دموکرات و نفوذ
عوامل ضد انقلاب در آنها
به سهولت فضای منطقه
را اشغال کرد، به طوری که
نیروهای کارآمد طرفدار
انقلاب اسلامی منزوی یا
متواری شدند و زیر فشار
قرار گرفتند

می‌زدند علت درگیری هاصفدری بود، به وجدان خود پاسخ
دهند. آقای صفدری که با شروع حمله به نظامیان توصیه کرد
از پادگان دفاع کنند و سپس کاردرستی کرد که برای همیشه از
کردستان رفت، پس چرا درگیری‌ها ادامه یافت و اگر پادگان
سنندج مانند پادگان مهاباد سقوط می‌کرد آیا درگیری‌ها و
کشتارهای خلق کرد بیشتر یا کمتر بود؟

این تحلیل که دفاع ارتش از پادگان که خانه خودش
بود کار ضد خلقی بوده است از چه کسی می‌تواند باشد؟
آیا اگر ارتش در پادگان‌ها می‌گشود و می‌گفت بفرماید
زاغه‌های مهمات را که برای چند سال جنگ با دشمن خارجی
ذخیره شده است شما ببردید و با آن هر کاری دوست دارید
بکنید آن وقت ارتش خوبی بود؟

سازمان چریک‌های فدایی خلق که در ایجاد این آشوب
نقش اساسی داشته در کتاب خود با نام «جنگ خونین سنندج
و دستاورد آن شورای شهر» این حرکت را مثبت دانسته است
و البته سندسازی زیادی کرده که حکومت را محکوم کند که
چرا پادگان از خود دفاع کرده و با خمپاره مردم را کشته است.
این تحلیل حتی بر نیروهای مسلمان رده پایین انقلابی اثر
گذاشته بود. فرید تعریف^(۱) می‌گوید برخی از دوستان ساده
من هم می‌گفتند خلق کرد را با خمپاره زده‌اند، ولی گناه حمله
به پادگان را نادیده می‌گیرند. به هر حال نیاز به اسلحه بهانه‌ای
بیش نبوده، چون آقای صفدری هم در خاطرات خود گفته
است که پیش از آن یک وانت اسلحه که از ستاد ارتش جمع
آوری شده بود به یکی از طرفداران آقای مفتی زاده سپردم و
گفتم به پادگان ببرید، ولی آنها نبردند، چرا که به اندازه کافی
اسلحه داشتند. از سوی دیگر آقای مفتی زاده در هنگام حمله
به ستاد ارتش هم اطلاعیه داده بود که از حمله به مراکز دولتی
بپرهیزید.

پس، از چه کسی باید پرسید که مقصر کیست؟ در این میان
عامل مجهول را پیدا کنید؟ به هر حال آنچه آشکار و مسلم است
اعضای شورای موقت انقلاب شهر سنندج به رهبری کمانگر
که خودشان خود را بر گزیدند (و ربطی به شورای موقت پس
از آمدن آقای طالقانی ندارد) آشوب را از طریق رادیو، هدایت
می‌کردند، ولی به اشتباه ریشه درگیری‌ها را به اختلاف میان
آقای مفتی زاده و صفدری نسبت دادند و همچنین دولت
حاکم نشده را هم محکوم کردند. جالب است که در نهایت
سرلشگر قرنی که دستور مقاومت داده از کار برکنار و سپس
توسط گروه فرقان ترور می‌شود.

چریک‌ها در آن کتاب، خود را موفق می‌دانستند که
توانسته‌اند شورای شهر را به عنوان نتیجه جنگ خونین سنندج
به دست آورند، عجب کار شگفت‌انگیزی است. حال باید
پرسید پس مسئولیت کشته شدن بیش از سیصد نفر با کیست؟
مرحوم طالقانی به عنوان رئیس شورای انقلاب اسلامی

باشد، چرا که شایع می‌شود دولت در صدد تخلیه سیلوهای شهر
است، ولی مردم را به سوی تحصن یا اشغال سیلو جهت ندادن،
بلکه به سوی پادگان سرازیر کردند و از پیش آقای مفتی زاده
را دعوت می‌کنند که به شهر دیگر کردستان برای گفت‌وگو
با عزالدین حسینی برود و توسط گروه‌های چپ، شورای
انقلاب شهر درست شد و بلافاصله فرمانده لشکر کردستان را
دستگیر کردند و بردند تا در رادیو اعلام کند که ارتش تسلیم
شورای انقلاب شهر شود. این کارها ناگهانی زایش نکرده
است و به طور حتم از پیش برنامه‌ریزی شده بود. بهانه آورده‌اند
که برای امنیت مردم و دفاع از شهر از آقای صفدری تقاضای
اسلحه کردند و آقای صفدری به ارتش گفت به آنها اسلحه
ندهند، بنابراین به کمیته صفدری حمله کردند و پس از کشتن
فرمانده کمیته به پادگان هجوم بردند، این ادعاها همه می‌توانند
سوژه این حرکت باشند، ولی واقعیت چیز دیگری است، زیرا
پیش از این اسلحه به مقدار زیادی در دست همه کردها وجود
داشت، افزون بر اسلحه‌های شخصی با گرفتن ستاد ارتش،
شهربانی و ژاندارمری در سنندج و پادگان در مهاباد بیش از حد
نیاز اسلحه در دست و پای مردم کردستان ریخته بود، اگر رهبری
درست انجام می‌شد باید کمیته انقلابی قوی ایجاد و اضافه‌های
آنها را نیز جمع‌آوری می‌کرد. بخشی از این اسلحه‌های اضافی
بعد توسط سپاه و ارتش جمع‌آوری شد که هزاران قبضه انواع
اسلحه را تشکیل می‌داد، برخی در عراق فروش رفت و برخی
علیه ارتش به کار رفت و انگهی مردمی که امنیت را خواهند،
آیا باید به حمایت از فرمانده کمیته برخاسته و او را تقویت کنند
یا او و فرزند و یارانش را کشته و کمیته را از بین ببرند و یا از
ارتش کمک بخواهند و یا به ارتش هجوم ببرند؟ کدام یک از
این راه‌ها امنیت ایجاد می‌کرد؟ این در حالی است که اصولاً
معلوم نبود که دشمن کیست و چه کسی قصد داشت به سنندج
حمله کند که چنین کردند!

آن همه اعلامیه از رادیو کردستان منتشر کردند که ای مردم
برای مبارزه با امپریالیسم مسلح شوید و سنگربندی کنید و
چه کنید و چه نکنید، معلوم نبود که با چه کسی باید جنگید.
البته در نهایت معلوم شد که آنها خواهند رفتن صفدری از
کردستان بوده‌اند و شاطر محمد، فرمانده کمیته و فرزندش هم
طبق نظر آنها باید کشته می‌شدند، اینها هم که خودشان کرد
کرمانشاهی بودند و هیچ‌گونه حکم و دستوری هم از دولت
مرکزی نداشتند.

اگر این حرکت را به مردم نسبت دهیم باید آن را حرکت
کوربدانیم و اگر به گروه‌های ضد انقلاب نسبت دهیم باید
پیش در آمدن رویی با رژیم نوپای جمهوری اسلامی و
برنامه‌ای بسیار دقیق و حساب شده به شمار آوریم.

کسانی که این عوامل روینایی را علت تهاجم به پادگان
تلقی کرده‌اند و کسانی که در برابر آیت‌الله طالقانی فریاد



کشور با سعه صدر تمام گفت: «ما همه کشته شدگان شما را شهدای خود می دانیم» و با این جمله حتی مهاجمان مارکیست هم شهید به شمار آمدند و نخستین چشمه رحمت نشان داده شد، ولی آیا مسئله حل شد؟

ما تجزیه طلب نیستیم

این شعار کردها بود که پی در پی و در همه حال تکرار می کردند. تکرار بیش از حد این جمله تأمل برانگیز بود، بویژه آن که کارهایی انجام می گرفت که سیاست های اقدامی را از سیاست های اعلامی جدا می کرد. کسانی که این شعار را می دادند باید به سه دسته تقسیم کرد: گروه اول، توده های مردم بودند که صادقانه و از روی خلوص نیت و به دلیل عشق و وابستگی به ایران اظهار می کردند، اما اصولاً تصور جدایی از ایران برای آنها سخت بود و قابل فهم نبود.

گروه دوم، نخبگان بودند که با تحلیل از شرایط و ارزیابی از وضع مملکت و سیاست های جهانی بر این باور بودند که تجزیه طلبی کاری نادرست است.

گروه سوم، کسانی بودند که دو گانه برخورد می کردند و ناچار بودند که اعلام کنند ما تجزیه طلب نیستیم، ولی در عمل و با سرعت به سوی تجزیه طلبی پیش می رفتند. کسی که پادگان ها را اشغال می کند و حاضر به تخلیه نیست، مردم را تحریک می کند که جلوی ارتش را بگیرند تا وارد منطقه نشود. مرزهای جغرافیایی کشور را نادیده می گیرد و سیل آسا به رفت و آمد به آن طرف مرزهای پزداد، اعتراض می کند

کشور با سعه صدر تمام گفت: «ما همه کشته شدگان شما را شهدای خود می دانیم» و با این جمله حتی مهاجمان مارکیست هم شهید به شمار آمدند و نخستین چشمه رحمت نشان داده شد، ولی آیا مسئله حل شد؟

ما تجزیه طلب نیستیم

این شعار کردها بود که پی در پی و در همه حال تکرار می کردند. تکرار بیش از حد این جمله تأمل برانگیز بود، بویژه آن که کارهایی انجام می گرفت که سیاست های اقدامی را از سیاست های اعلامی جدا می کرد. کسانی که این شعار را می دادند باید به سه دسته تقسیم کرد: گروه اول، توده های مردم بودند که صادقانه و از روی خلوص نیت و به دلیل عشق و وابستگی به ایران اظهار می کردند، اما اصولاً تصور جدایی از ایران برای آنها سخت بود و قابل فهم نبود.

گروه دوم، نخبگان بودند که با تحلیل از شرایط و ارزیابی از وضع مملکت و سیاست های جهانی بر این باور بودند که تجزیه طلبی کاری نادرست است.

گروه سوم، کسانی بودند که دو گانه برخورد می کردند و ناچار بودند که اعلام کنند ما تجزیه طلب نیستیم، ولی در عمل و با سرعت به سوی تجزیه طلبی پیش می رفتند. کسی که پادگان ها را اشغال می کند و حاضر به تخلیه نیست، مردم را تحریک می کند که جلوی ارتش را بگیرند تا وارد منطقه نشود. مرزهای جغرافیایی کشور را نادیده می گیرد و سیل آسا به رفت و آمد به آن طرف مرزهای پزداد، اعتراض می کند

پس از درگیری سنندج آیت الله طالقانی ابتکار عمل را به دست گرفت و محتوای خودمختاری کردها را در قالب شوراها با اختیارات بسیار زیادی که در آیین نامه اعلام شده توسط ایشان مطرح شد، از سوی شورای انقلاب و حاکمیت به کردها داد، ولی رهبران آنها یا بسیار بی درایت بودند که متوجه نشدند و یا هدف دیگری داشتند که از کنار موضوع شورا گذشتند و به درگیری ها ادامه دادند

در کردستان رهبری مورد پذیرش عموم وجود نداشت یا بهتر است بگوییم که هیچ کس، هیچ کس را قبول نداشت. با هر فردی یا جریان شاخص که سخن گفته می شد عده دیگری او را تخطئه می کردند و می گفتند که اینها نمایندگان خلق کرد نیستند و بایستی فقط با ما گفت و گو شود، در حالی که در شهرهای دیگر کشور، یک یا چند نفر افراد شاخص بودند که مورد پذیرش عموم مردم بوده و آنها نیز در خط انقلاب عمل می کردند

خاطر با آن همایش برخوردی تند کردند و یا آن را توسط دولت تصور نمودند. با تمام این کنش و واکنش ها هر چه می گذشت کم کم خودمختاری مفهوم منطقی تری به خود گرفت و به فدرالیسم مطرح در جهان نزدیک شد، ولی این خواسته بسیار خون آلود شده بود و صحبت درباره آن بسیار مشکل بود.

ایسن گفته عزالدین حسینی بسیار قابل تأمل است که می گوید، امام به من گفت که کردستان را از تو می خواهم و من هم گفتم خودمختاری کردستان را از شما می خواهم.

این حرف یعنی کردستان در گرو خودمختاری است که اگر خودمختاری ندهید کردستان جدا خواهد شد. مفهوم این گفتار با شعار «ما تجزیه طلب نیستیم» نیز سازگاری ندارد، گرچه پس از درگیری سندج آیت الله طالقانی ابتکار عمل را به دست گرفت و محتوای خودمختاری کردها را در قالب شوراها با اختیارات بسیار زیادی که در آیین نامه اعلام شده توسط ایشان مطرح شد، از سوی شورای انقلاب و حاکمیت به کردها داد، ولی رهبران آنها با بسیاری درایت بودند که متوجه نشدند و یا هدف دیگری داشتند که از کنار موضوع شورا گذشتند و به درگیری ها ادامه دادند. با این وجود همان شورای نیم بند که در سندج و دیگر شهرهای کردستان ایجاد شد در ساده کردن مسائل و جلوگیری از تنش بین خود کردها نقش خوبی ایفا کرد و مانع کشتار بیشتر آنها شد.

شورای شهر

پس از درگیری سندج هیئت عالی رتبه نظام به سرپرستی آیت الله طالقانی به سندج آمد و پس از گفت و گوهایی زیاد پذیرفتند که شهرها و استان کردستان توسط شورای منتخب مردم اداره شود. یک ماه بعد نیز امام دستور برنده ای به دولت داد که در اسرع وقت آیین نامه اجرایی برپایی شوراها را تدوین کند تا پس از تأیید شورای انقلاب، شوراها در سراسر کشور برپا شوند.

چند روز پس از این دستور امام، از سوی آیت الله طالقانی، آیین نامه پیشنهادی شوراها در مطبوعات آمد^(۳) و از سوی دیگر در فصل هفتم قانون اساسی و اصول ششم و هفتم آن به طور بسیار قوی درج شد.

اگر به سخنان امام که پیرامون شوراها ایراد نموده اند و برای نمونه می گفتند: «تمام مقدرات یک شهر باید به دست شوراها سپرده شود»^(۴) و تعمق در قانون اساسی که در اصل ۱۰۳ استناداران، فرمانداران و مدیران استان را ملزم کرده است تصمیم قانونی شوراها را گردن نهند و نیز آیین نامه اجرایی پیشنهادی آیت الله طالقانی که انتخاب استناداران، فرمانداران و بخشداران را بر عهده شوراها و صدور حکم آنها را بر عهده وزارت کشور گذاشته بود و نیز شهرداران را خود شورا انتخاب می کرد.^(۵) دقت کنیم متوجه می شویم که تمام

خودمختاری نیاز به تعریف قانونی، آن هم در قانون اساسی دارد و هدیه ای نیست که بتوان به یک استان یا قوم خاص داد یا جزیره ای در گوشه ای از کشور ایجاد کرد بدون آن که مدیریت کشور در چارچوب فدرالیسم تعریف شود. در آن روزها شرایطی ایجاد شده بود که به هر فرد کرد سلام می کردی پاسخ می داد خودمختاری بدهید تا جواب سلام شما را بدهیم و کاری به بقیه کشور نداشت. مشکل سوم این بود که اغلب مردم ایران و بخش گسترده ای از مامداران انقلاب نیز خودمختاری طلبی کردها را مرحله ای از تجزیه طلبی می دانستند و نسبت به این خواسته خوش بین نبودند، زیرا برخی بر خوردهای دوگانه ای که از سوی تجزیه طلبان کرد به نام خودمختاری خواهی صورت می گرفت بر این بدبینی می افزود و کار را مشکل تر می کرد.

نگارنده چند روز پس از پیروزی انقلاب با یکی از دوستان (مرحوم مهدی مسجدیان) که بعدها معاون برنامه ریزی سپاه کشور شد صحبت می کردم، از خودمختاری طلبی کردها سخن به میان آمد، او گفت صریح به تو بگویم که هر موقع حاکمیت مرکزی ضعیف می شود کردها پرچم طغیان برمی دارند، به تاریخ نگاه کن و ببین پیش از آن که رضاشاه بر سر کار بیاید همین شعارها را دادند. پس از آن که رضاشاه رفت و حاکمیت شاه ضعیف بود به دنبال جدا کردن مهاباد برآمدند. اکنون نیز همین قصد را دارند، این خاصیت تاریخی آنهاست. پاسخ دادم حالا وقت آن است که به این خواسته تاریخی آنها پاسخ بدهیم و او جواب داد وقتی پادگان ها را می گیرند و پی در پی کرد و غیر کرد را می کشتند چگونه می توان با آنها نشست و گفت این خودمختاری که شما می خواهید چیست و راه اجرای آن کدام است؟

این نوع نگاه دوست ما که برخاسته از ذهنیت تاریخی و گذشته خودمختاری طلبی کردها بود در بسیاری از مردم و مسئولان آن زمان ایجاد شده بود و فضای گفت و گوی جدی پیرامون آن را به کلی از بین برده بود، ولی پس از کشتارها و درگیری های فراوان، کردها متوجه شدند که باید از کلی گویی پرهیز کنند و چارچوب خودمختاری را تعریف کنند که شروع به صدور قطعنامه های مدون کردند. در این راستا مهمترین کاری که انجام شد برپایی همایش خودمختاری توسط علامه مفتی زاده بود، گرچه این همایش به اهداف عملی خود دست نیافت و توسط گروه دیگری از کردها تحریم شد، ولی یزرگترین موفقیت را کسب کرد و این پرسش را ایجاد کرد که تعریف خودمختاری کردها چه چیزی می تواند باشد.

صد البته این چیزی بود که عده ای خواستار آن نبودند تا بتوانند زیر عنوان شعار کلی و بدون تعریف خودمختاری خواهی منطقه را در آشوب نگه دارند. به این

اگر در کردستان اسلحه و درگیری کنار می‌رفت و نظام شورایی به خوبی شکل می‌گرفت و از آن با قوت و قدرت استقبال می‌شد، نه تنها به محتوای خودمختاری دست می‌یافتند، بلکه پیشنهاد دموکراسی شورایی برای کشور نیز می‌شدند

محتوای خودمختاری را داراست. در سخنرانی‌ای که آیت‌الله طالقانی در سندج ایراد کرد چشم‌انداز حاکمیت شوراهای برابر خودمختاری به تصویر کشید و به تعبیری به کردها خودمختاری با عنوان شورای شهر داده شد، ولی آنها این فرصت را غنیمت نشمرده و تنها بر کلمه خودمختاری اصرار می‌ورزیدند، گرچه شوراهای در کردستان طلوع کرد، ولی گروه‌های کرد و غیر کرد نتوانستند الگوی خوبی به کشور ارائه دهند، به همین خاطر این نهاد در همان مرحله طفولیت در زادگاه خود بسیار ضعیف شد. ناموفق بودن شورادر زادگاه خویش موجب شد در دیگر نقاط کشور هم بها داده نشود و برای مدت دوده به ر کود و تعطیلی کشیده شد، در حالی که اگر در کردستان اسلحه و درگیری کنار می‌رفت و نظام شورایی به خوبی شکل می‌گرفت و از آن با قوت و قدرت استقبال می‌شد، نه تنها به محتوای خودمختاری دست می‌یافتند، بلکه پیشنهاد دموکراسی شورایی برای کشور نیز می‌شدند، برای نمونه در اصل ۱۲ قانون اساسی آمده است که «هر کجا مذاهب دیگر (شافعی، حنفی، حنبلی و مالکی) اکثریت دارند تعلیم و تربیت و مقررات محلی در حدود اختیارات شوراهای طبق آن مذاهب است و نیز مقررات شخصی و احکام دادگاه‌ها طبق آن مذهب خواهد بود.» اگر از اصول دیگر قانون اساسی که مربوط به شوراهاست و در اصل هفتم آمده است بگذریم، همین اصل کافی بود که بر اساس آن بتوانند در کردستان به اختیارات مورد نیاز فدرالیسم دست یابند، زیرا هنگام اجرایی کردن این اصل، حتی در آنجا به شورای نگهبان استانی نیاز می‌شد تا مقررات فقهی و تعلیم و تربیت آنها را با مقررات کشور تطبیق دهند و به طور کلی باید تشکیلات منطقه‌ای ویژه‌ای تعریف می‌شد که در نهایت فدرالیسم مورد نظر آنها تأمین می‌شد. به هر حال عنوان شورا که برای تمام کشور پذیرفته شده بود و ریشه مکتبی نیز داشت و در فرهنگ چپ هم به آن اشاره شده مورد توجه و استقبال درست آنها قرار نگرفت و سران گروه‌ها یا کوتاهی کردند و یا به طور عمد خود را به بیراهه زدند و همان شعار خودمختاری خواهی را ادامه دادند. امروز نیز شوراهای با فاصله بسیار زیاد نسبت به آنچه در آغاز انقلاب مطرح بود ایجاد شده که در حدود شورای شهرداری است و با آنچه در آن زمان مطرح بود فاصله زیادی دارد.

مذهب کشور

یکی از مشکلاتی که در هنگام تدوین قانون اساسی بروز کرد و در اخبار کردستان بازتاب ویژه‌ای داشت، این بود که در پیش‌نویس این قانون نوشته شده بود مذهب رسمی کشور «شیعه اثنی عشری» می‌باشد. با انتشار پیش‌نویس قانون اساسی موج اختلاف بر سر این که مذهب رسمی کشور شیعه و یا اسلام نوشته شود بالا گرفت. رهبران کرد و مردم کردستان به طور جدی پیگیر این مطلب بودند که عنوان اسلام به جای

شیعه نوشته شود. ابتدا آیت‌الله سیدصادق روحانی خواست که عنوان شیعه که در قانون اساسی مشروطه آمده تغییر نکند. اما در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۱۷ آقای مفتی زاده در پاسخ کوبنده‌ای گفت اگر چنین باشد پس قانون اساسی همان قانون شاهنشاهی خواهد بود. در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۹ علیه پیش‌نویس قانون اساسی در سندج راهپیمایی شد و در همان روز دوباره آقای مفتی زاد تلگرامی به امام زده و گفت که اختلاف فرقه‌ای دستاورد حکومت‌های شاهنشاهی، اموی و صفوی بوده است، اما اسلام و برادری اسلامی مظهر وحدت است و خواهان درج نام اسلام شد. در ۱۳۵۸/۴/۳ نیز نمایندگان گروه‌های اسلامی کردستان تلگرامی به امام فرستاده و خواهان حذف کلمه شیعه و درج کلمه اسلام شدند. از مه‌باد نیز در ۱۳۵۸/۳/۲۸ عزالدین حسینی در پاسخ به آیت‌الله ربانی شیرازی، اعلام نظر کرده بود و خواسته او در این رابطه را مردود دانسته و از این گونه اعلامیه‌ها، تلگرام‌ها و نامه‌ها فر او ان نوشته شده است.

سرانجام در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۶ علمای اصفهان با امام دیدار کردند و طوماری از امضای علمای اصفهان را به ایشان داده و خواستار آن شدند که مذهب رسمی کشور شیعه باشد نه اسلام، که امام تصمیم‌گیری در این مورد را به مجلس خبرگان ارجاع کرد و در پاسخ آنها گفت کاری نکنید که بگویند اهل علم دیکتاتور هستند. بخشی از متن خیر روزنامه اطلاعات و گفتار امام را که در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۶ در این روزنامه چاپ شده است می‌خوانید:

۸/۴/۵ روحانیون اصفهان: تشیع مذهب رسمی کشور باید باشد

تلگرامی از سوی جمعی از روحانیون اصفهان به حضور رهبر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و حضرات آیات عظام سید محمد رضا گلپایگانی، سید کاظم شریعتمداری و حاج سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، مخابره شد. متن تلگرام به این شرح است:

بسمه تعالی

با تقدیم سلام و تحیت فراوان و تقدیر و تشکر از رهبری‌های خردمندانه آن حضرت. پشتیبانی خود را از آنچه در پیش‌نویس قانون اساسی آمده، مقتضای حق اکثریت قاطع ملت ایران در طول قرن‌های متمادی می‌باشد که مذهب رسمی کشور، تشیع است، اظهار نمود، طول عمر و دوام صحت مزاج شریف و استقرار جمهوری اسلامی و اتصالش به ظهور عدالت‌گستر جهان، حضرت بقیه‌الله الاعظم امام زمان ارواحنا فداه را از درگاه خداوند متعال خواستاریم. والسلام.

محمدعلی الحسنی الصادق، سید محمد علی موحد ابطی، حسن صافی اصفهانی، سید مصطفی مهدوی، مهدی فقیه ایمانی، سید کمال فقیه ایمانی، سید حسن فقیه و احمد امامی. روحانیون اصفهان همچنین تلگرام دیگری برای



در سخنرانی ای که
آیت الله طالقانی در سندج
ایراد کرد چشم انداز حاکمیت
شوراها را برابر خودمختاری
به تصویر کشید و به تعبیری
به کردها خودمختاری با
عنوان شورای شهر داده
شد، ولی آنها این فرصت
را غنیمت نشمرده و تنها
بر کلمه خودمختاری اصرار
می ورزیدند، گرچه شوراها
در کردستان طلوع کرد، ولی
گروه‌های کرد و غیر کرد
نتوانستند الگوی خوبی به
کشور ارائه دهند، به همین
خاطر این نهاد در همان
مرحله طفولیت در زادگاه خود
بسیار ضعیف شد

شورای انقلاب و نخست وزیر ار سال داشته و از پیش نویس قانون اساسی پشتیبانی کرده‌اند.

۵۸/۴۱۶- دیدار روحانیون اصفهان با امام خمینی

امام: کاری نکنید بگویند اهل علم دیکتاتور هستند

گروهی از روحانیون اصفهان در قم به حضور امام رسیدند و مطالبی را در زمینه اصلاح قانون اساسی با ایشان در میان گذاشتند. امام در پاسخ روحانیون اصفهان گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اصفهان همیشه مرکز علم بوده است. من شنیده‌ام در بعضی اوقات اصفهان دارای هفت هزار طلبه و اهل علم بوده است و علمای بسیار بزرگ و متفکرین عظیم الشان از اصفهان برخاسته‌اند. الان هم علمای بزرگ در آنجا هستند و من امیدوارم آن حوزه پشتیبانی اسلام و مروج احکام اسلام باشد... ماهمه باید به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم و بهانه به دست دشمن ندهیم که ما را آلوده کند و بگویند اهل علم یادیکتاتور هستند و یا تحریف دارند و می‌خواهند برای خودشان یک بساطی درست بکنند.

امروز مسئله بسیار مهم است و با سابق بسیار فرق دارد، آقایان باید همان‌طور که در تحصیل علم کوشا هستند در تهذیب اخلاق، در اعمال و در عقاید و فضایل اخلاقی هم کوشا باشند، چون علم بدون عمل و بدون تقوا بسیاری از اوقات مضر است. امید است در این وقتی که بناست قانون اساسی بررسی بشود، هر کس هر نظری دارد مستقیماً خودش اظهار کند و بفرستد به آنجایی که بناست همه نظر ها و آرا جمع بشود. نظریه‌ها را برای من فرستادن هیچ نتیجه‌ای ندارد. باید نظر خودتان را بدهید و نشنیدید که دشمنان و غیر صاحب نظران نظر بدهند، شما که صاحب نظر هستید نظر بدهید و بالاتر از این توجه داشته باشد که در آیه که بناست و کلابرای اظهار نظر درباره قانون اساسی تعیین شوند، اشخاصی که اعتقاد به این نهضت اسلامی دارند آنها را انتخاب کنید...

از این گفتار برمی آید که نظر شخصی ایشان احتمالاً عنوان اسلام بوده است، ولی نظر شخصی خود را بر جمع تحمیل نکردند.

آیت الله منتظری که در آن زمان ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی را بر عهده داشت در خاطرات خود آورده است که اکثریت بودن جمعیت شیعه در ایران مطرح شد، او می‌نویسد:

از جمله چیزهایی که در تصویب آن من نقش مؤثری داشتم یکی اصل دوازدهم قانون اساسی بود که در آن مذهب تشیع مطرح شده بود و دیگر اصل یکصد و پانزدهم که رئیس جمهوری باید از رجال دارای مذهبی تشیع باشد، مرحوم آقای بهشتی صبح که جلسه را اداره می‌کردند اصل پانزدهم به

نحوی که تنظیم شده بود رأی نیاورد، بعد ما دیدیم این درست نیست و عده‌ای از آقایان از جمله مرحوم آقای مرتضی حائری راناراحت کرد و به صورت قهر از مجلس بیرون رفتند و لذا چون در آیین نامه مجلس یک ماده داشتیم که اگر هیأت رییسه یک چیزی را لازم دیدند می‌توانند با تغییر متن سابق در مجلس مجدد مطرح کنند، من و آقای ربانی شیرازی و آقای ربانی املشی، بقیه اعضای هیأت رییسه را دیدیم و متن فعلی را تنظیم کردیم و در جلسه عصر که خود من اداره جلسه را به عهده گرفتم و افرادی را که صبح قهر کرده بودند را به جلسه دعوت کردم و در جلسه گفتم صبح موافق و مخالف صحبت‌های خودشان را کردند و دیگر مجال صحبت نیست.

الان من این متن را می‌خوانم هر کس موافق است به آن رأی بدهد، بعد من اصل یکصد و پانزدهم را که همین الان در قانون اساسی هست خواندم و رأی آوردم؛ بعد به قم که رفتم آیت الله گلپایگانی از من تشکر کردند و خوشحال بودند که این اصل در قانون اساسی تصویب شده است.

س: آیت الله گلپایگانی شخصاً از حضرت عالی تشکر کردند؟

ج: بله بعد از اینکه قانون اساسی تمام شد من خدمت مرحوم امام و نیز آیت الله شریعتمداری و آیت الله گلپایگانی به عنوان احترام یک نسخه از آن را بر دم بعد هنگامی که من نسخه را خدمت آیت الله گلپایگانی بردم ایشان گفتند: «من خیلی از شما تشکر می‌کنم، آقای حاج آقا لطف الله صافی هم از شما خیلی ممنون بوده‌اند.»

خدا بیامرز دش یکی از اعضای هیأت رییسه آقای عضدی بود، صبح که رئیس جلسه آقای بهشتی بودند ایشان گفتند: «شش میلیون سنی در ایران است و شما چگونه آنها را از این حق ممنوع می‌کنید.» البته ما به سنی‌ها احترام می‌گذاشتیم ولی از این طرف هم بعضی‌ها مثل مرحوم آیت الله حاج آقا مرتضی حائری بودند که می‌گفتند بنویسید «مذهب حقّه اثنی عشریه»؛ و بالاخره اکثریت ملت ایران چون دارای مذهب تشیع هستند طبعاً قانون باید مطابق مذهب آنان باشد، البته با حفظ حقوق اقلیت‌ها.

س: در آن زمان که رسمیت مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران در قانون اساسی به تصویب رسید گویا در گوشه و کنار از جانب برخی از علمای اهل سنت مخالفت‌هایی صورت گرفته بود، امام و حضرت تعالی چه برخوردی با این مخالفت‌ها داشتید؟ و چطور آنها را قانع می‌کردید؟

ج: در خود مجلس خبرگان چند نفر از اهل سنت بودند مثل مولوی عبدالعزیز و دیگران، و افرادی مثل آقای حاجتی کرمانی آن وقت عنایت داشتند که از آقای احمد مفتی‌زاده که از علمای معروف و متحرک کردستان بود دعوت کنیم

به جایی نرسید.

حمایت عراق از آشوب‌ها

عراق از آشوب‌های کردستان حمایت بی دریغ داشت، چرا که پس از فروپاشی نظام شاه و پیش از تثبیت، حاکمیت جمهوری اسلامی بر نقاط مرزی فرصت را غنیمت شمرده و در تلافی جنگ‌های سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۴ که با حمایت ایران توسط بارزانی در کردستان عراق به راه افتاد حال نوبت خود می‌دانست که مقابله به مثل کند. نقش عراق را در این درگیری‌ها نباید کوچک شمرد، چرا که اگر این حمایت‌ها نبود به سرعت مسئله حل و فصل می‌شد. مقایسه‌ای بین دو درگیری در ایران می‌تواند اهمیت این حمایت‌ها را روشن نماید.

در همان روزهای آغاز انقلاب که درگیری‌های مهاباد و سنندج شروع شد در نقطه‌ای دیگر از ایران درگیری دیگری شروع شد که طی کمتر از ده روز کنترل گردید.

در دامنه کوه دنا محلی به نام پادناست که اهالی آن با عشایر مهاجر از خوزستان که بیلاق خود را در سمریم می‌گذراند رابطه گسترده‌ای دارند.

اول پیروزی انقلاب یک گروه از کمونیست‌ها به رهبری فردی به نام الله‌قلی که از چریک‌های بسیار ورزیده و توانمند بود در آنجا رفته و بین عشایر و مردم پادنا سازمانده می‌کردند تا جنگ‌های دهقانی علیه رژیم جمهوری اسلامی به راه‌اندازند.

با توجه به فقر مردم منطقه و عشایری و کوه‌نشین و مسلح بودن عموم مردم، فضای بسیار مناسبی بود که درگیری‌های طولانی ایجاد نمایند. مشابهت این منطقه و مردم کردستان بسیار زیاد بود، اما یک تفاوت اساسی که با یکدیگر داشتند این بود که حمایت کشور خارجی را از طریق مرزها نداشتند و به همین خاطر با اولین آشوب که به راه افتاد با وجود داشتن اسلحه‌های نیمه سنگین، کمیته دفاع شهری تازه تأسیس اصفهان وارد عمل شد و در کمتر از یک هفته آشوب به پایان رسید. الله‌قلی گریخت و یکی دو سال بعد در غاری در کوه صفا اصفهان دستگیر شد. به هر حال تکیه‌گاه آشوب‌گران در کردستان به مرزها و حمایت عراق بود که از دلایل اصلی گسترده‌گی و طولانی شدن این درگیری‌ها باید شمرد.

قیاده موقت

با مرگ ملامصطفی بارزانی رهبری بارزانی‌های عراق برعهده یک شورا، مرکب از خانواده او قرار گرفت که تا معلوم شدن رهبر قطعی به‌طور موقت هدایت بارزانی‌ها را برعهده داشته باشند که به آن قیاده موقت گفتند.

کردهای عراقی که در ایران به‌سرمی‌بردند و در کتاب یادشده دلیل مهاجرت گسترده آنها آورده شده نیز به قیاده موقت مشهور شدند. آنها تها در کردستان نبودند، بلکه در جاهای مختلف کشور ایران تا سال‌های پس از پیروزی انقلاب

و در این خصوص با او صحبت کنیم، ما از آقای مفتی زاده دعوت کردیم و او آمد نظر اتسی داد؛ علاوه بر این در قانون اساسی سابق مذهب رسمی کشور مذهب حقه اثنی عشریه بود ما که نمی‌توانستیم در جمهوری اسلامی بگوییم که مذهب اثنی عشریه نیست، بالاخره اکثریت مردم ایران شیعه مذهب بودند و روحانیون هم در جلسه بودند، آیت الله آقای حاج مرتضی حائری (ره) سر کلمه «حقه» معرکه گرفت که چرا این کلمه حقه را می‌خواهید نیاورید؛ بالاخره ما استدلالمان این بود که وقتی اکثریت مردم ایران شیعه مذهب هستند باید مذهب رسمی تشیع باشد، در عین حال در مناطق سنی نشین باید آنها آزاد باشند و بتوانند در احوال شخصیه به فقه خودشان عمل کنند و همان را تدریس کنند و حتی قاضی هم از خود آنها باشد و احوال شخصیه مربوط به خودشان است، می‌گفتیم اگر یک بار مثلاً در پاکستان بخوانند قانون اساسی بگذرانند آن وقت آنجا بر طبق فقه ابوحنیفه قانون می‌گذرانند. بعضی‌ها می‌گفتند اصلاً نگوید تشیع بگوید اسلام، در دو طرف قضیه نظرانی مطرح می‌شد و هر کدام برای خود استدلال‌هایی می‌آوردند.

یکی دیگر از چیزهای که در قانون اساسی بحث انگیز شد این بود که رئیس‌جمهور باید ایرانی باشد، بعضی‌ها می‌گفتند این چه اصلی است مسئله اسلام مطرح است ایرانی بودن چه ضرورتی دارد، و شاید هم تا حدی از جهت موازین حق با آنها بود، منتها ما می‌دانستیم که این عملی نمی‌شود، یک چیزهایی از مسائل ملی را هم باید به آن توجه نمود. در قانون اساسی سابق هم این مسئله آمده بود، مسئله استقلال کشور و ایرانی بودن از چیزهایی است که در فرهنگ مردم رسوخ کرده و نمی‌شود به آن بی‌توجه بود، علاوه بر اینکه در مجلس فقط روحانیون نبودند افراد مختلف داشتیم افراد ملی و لیبرال هم داشتیم کسانی که جور دیگر هم فکر می‌کردند و خود داشتند و بالاخره همه چیز حساب می‌شد.^(۶)

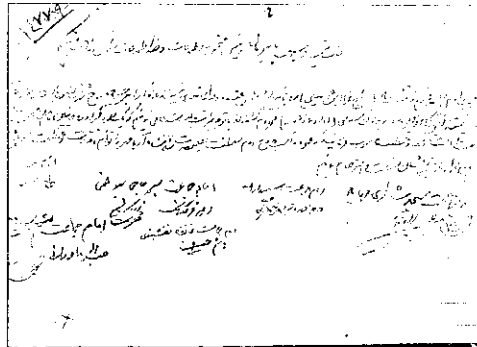
یکی از دلایل کدورت ذهنی کردهای اهل تسنن نیز همین بود که با وجود تلاش زیاد نتوانستند خواست خود را که بر مبنای برادری اسلامی مطرح می‌کردند و کاری به اقلیت یا اکثریت نداشتند بر اکثریت بقبولانند و به آن برسند، گرچه احتمال دارد که اگر آنها از راه دیگری وارد می‌شدند و به جای نامه نوشتن به امام و درخواست از ایشان که او با قدرت سیاسی خود این موضوع را حل کند با همراهی دیگر رهبران اهل سنت کشور به قم، اصفهان و مشهد می‌رفتند و با گفتار رودررو با مراجع و بزرگان، روحانیت شیعه را راضی می‌کردند شاید بهتر به نتیجه می‌رسیدند، ولی شاید درگیری‌های کردستان اجازه این تحرک‌ها را نمی‌داد و یا مفید نمی‌دانستند. البته از شیعیان به‌ندرت کسانی یافت شدند که از درخواست آنها حمایت کردند، ولی این افراد هم در اقلیت بودند و سخنان آنها

عراق از آشوب‌های کردستان

حمایت بی دریغ داشت، چرا که پس از فروپاشی نظام شاه و پیش از تثبیت، حاکمیت جمهوری اسلامی بر نقاط مرزی فرصت را غنیمت شمرده و در تلافی جنگ‌های سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۴ که با حمایت ایران توسط بارزانی در کردستان عراق به راه افتاد حال نوبت خود می‌دانست که مقابله به مثل کند

کردستان همیشه قابل کشف

اگر در کردستان اسلحه و درگیری کنار می‌رفت و نظام شورایی به خوبی شکل می‌گرفت و از آن با قوت و قدرت استقبال می‌شد، نه تنها به محتوای خودمختاری دست می‌یافتند، بلکه پیشواز دموکراسی شورایی برای کشور نیز می‌شدند



اسم: جناب سید علی محمد باقریان رئیس محترم	
اطلاعات و مشخصات از سند شماره ۱۴۷۹۹	
نام جناب سید علی محمد باقریان	نام جناب سید علی محمد باقریان
تاریخ تولد: ۱۳۰۵	تاریخ تولد: ۱۳۰۵
محل تولد: کربلا	محل تولد: کربلا
محل سکونت: کربلا	محل سکونت: کربلا
محل خدمت: کربلا	محل خدمت: کربلا
محل خدمت: کربلا	محل خدمت: کربلا
محل خدمت: کربلا	محل خدمت: کربلا

مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره باریابی سند ۱۴۷۹۹ (بر اساس این سند) عدای از انجمن جماعات به سید باقریان اعتراض می‌نمایند که نامبرده دارای عدل و تقوی و حسن عقیده نیست و مردم حاضر به نماز خواندن به امامت ایشان نیستند.

جالب است که هر موقع عزالدین حسینی اراده می‌کرد مفتی زاده دعوت او را می‌پذیرفت، ولی عزالدین حاضر نشد حتی در همایش خودمختاری کردستان که آقای مفتی زاده بر پا کرده بود، شرکت کند و نه تنها حضور پیدا نکرد، بلکه طرفداران او همایش را تحریم و خود مفتی زاده را تحقیر کردند و گفتند چرا در دعوت نامه‌ای که برای عزالدین فرستاده شده، تنها یک نفر یعنی مفتی زاده آن را امضا کرده است، یعنی عظمت عزالدین حسینی تا آنجا افزایش یافته که دعوت مفتی زاده کافی نیست و باید گروهی از او دعوت می‌کردند

حمایت و پشتیبانی استانداری و فرمانداری‌ها را در زمینه‌های مختلف برای رفع مشکلات خود داشتند. فراهم کردن شرایط جهت عزیمت به کشورهای مورد تقاضای آنان و داشتن مددکار جهت پیگیری امور آنان در فرمانداری‌ها از تسهیلات آنان بود.

۳- محدودیت‌ها: تردد آنها می‌بایست با هماهنگی فرمانداری‌ها و نیروی انتظامی باشد. عدم اشتغال در مراکز حیاتی، حساس، نظامی، اطلاعاتی و امنیتی از محدودیت‌های آنان بود.

کمیته دائمی پناهندگان نیز در استانداری سراسر کشور وجود داشت که وضعیت همه پناهندگان در این کمیته بررسی می‌شد، از جمله مواردی که در کمیته یاد شده بررسی می‌شد، تخلفات پناهندگان، وضعیت شغلی، اجتماعی، امنیتی پناهندگان، درخواست مستمری و کمک و ارائه تصمیمات برای حل و فصل مشکلات آنان بود. این کمیته در زیر مجموعه خود کمیته اختصاصی پناهندگان کرد عراق را داشت که به طور اختصاصی بر کار آنها رسیدگی می‌کرد.

۴- وضعیت شغلی و تحصیلی پناهندگان در استان اصفهان: برای اشتغال عموم پناهندگان در استان محدودیتی نبود و اکثر آرد کارخانه‌های نساجی، آموزش و پرورش، مشغول به کار بودند و در جهت اشتغال آنان استانداری

با انسجام و همبستگی کامل حضور داشتند. برای آن که نشان داده شود سیاست جمهوری اسلامی در برخورد با اینها چگونه بود ناچار از توضیح بیشتری هستیم. نگارنده که در سال ۱۳۶۲ مسئولیتی در استانداری اصفهان یافتیم، ناگهان با یکی از ده‌ها وظایف مدیر کل سیاسی استانداری، یعنی «اداره پناهندگان کرد عراقی» روبه‌رو شدم. شاید برای خواننده جالب باشد که بدانند چندین سال پس از پیروزی انقلاب در اصفهان بیش از چهار هزار پناهنده کرد عراقی وجود داشت که پس از قرارداد الجزایر (۱۳۵۴) به ایران پناه آورده بودند. در نخستین جلسه‌ای که با سرپرستی آنها دیدار داشتیم از او پرسیدم اصفهان بهتر است یا «در بند یخان»؟ او که متوجه شد اگر بگوید اصفهان خواهم گفت به همین دلیل است که شما باز نمی‌گردید و اگر بگوید در بند یخان که حرف ناب‌جازه است، با زرنگی راه سوم را گرفت و گفت ای آقای دست به دلم نگذار و پرسید شما از کجا در بند یخان رومی شناسید؟... اطلاعات زیر نشانگر سیاست‌های جمهوری اسلامی در برخورد با این افراد در آن زمان بود که در اصفهان و شهرهای دیگر کشور عمل می‌شد:

۱- وضعیت آماری: بیشتر پناهندگان در استان اصفهان، پناهندگان کرد عراقی بوده که پیش از انقلاب به علت مبارزه با رژیم صدام به ایران پناهنده شده بودند. حدود ۴ هزار نفر ساکن استان اصفهان بوده و بیشترین محل سکونت خود را به ترتیب شهرهای اصفهان، کاشان، لنجان، نجف آباد، شهرضا، نظنز، گلپایگان و خوانسار به خود اختصاص دادند. آمار یادشده شامل ۷۵۷ خانوار کرد عراقی و ده خانوار کرد غیر عراقی از کشورهای افغانستان و شوروی پیشین بود.

۲- تسهیلات: این پناهندگان همانند ایرانی‌های می‌توانستند از امکانات موجود کشور استفاده کنند.

از دواج پناهندگان با ایرانی‌ها منع قانونی نداشت و مردان پناهنده با زنان ایرانی از دواج کرده و پس از درخواست صدور پروانه از دواج توسط استاندار، پروانه از دواج صادر و به استناد پروانه، سند ازدواج صادر و در شناسنامه پناهندگی مرد و شناسنامه ایرانی زن این ازدواج ثبت می‌شد. چنانچه بک زن پناهنده با مرد ایرانی از دواج می‌کرد، پس از تکمیل پرونده در دایره امور اتباع خارجی نیروی انتظامی و معرفی فرد به ثبت احوال جهت زن پناهنده، شناسنامه ایرانی صادر و تبعه ایران می‌شد. در آن زمان از اقلام سهمیه‌بندی شده همانند ایرانی‌ها استفاده می‌کردند و به آنان طبق اتباع ایرانی کوپن کالا تحویل داده می‌شد، گواهینامه راهنمایی و رانندگی برای آنان صادر می‌شد، اموال غیر منقولی مانند ماشین می‌توانستند خریداری و ثبت نمایند. ثبت نام فرزندان در مدارس و دانشگاه‌ها مشکل نداشت. توسط فرمانداری‌ها و استانداری به آنها مستمری یا حقوق ماهانه داده می‌شد، کمک‌های غیر نقدی نیز دریافت می‌کردند.

جزئیات نبرد خونین درسقز

این عکسها صبح امروز
باهوا ایما بهر آن رسید



اطلاعات

شبه سوره شوره ماه ۱۳۶۸ شماره ۱۹۳۷ کلمبره ۱۰ رسال

در تمام فام خنر بناسیت روز مظهر انباشته

هشدار رهبران انقلاب به منافقین

اگر منافقین دست از شیطنت بردارند بسیاری
فوق این وسیع که انجام گرفته انجام میدهد

جشن های پر شکوه اولین عید فطر پس از پیروزی انقلاب

استانله طاقانی

کسی که رو به روی انقلاب بایستد باید هلاک شود

اگر بر نامه علی در انقلابجا بیش
نردیجی اول بر خواهیم گشت



مستون اعتراضی
که برای مذاکره
هدف گلوله
رفت
استان سرد شهر
صرف ارتش
سلامی دو آمد
آن شهر سقز
استانلی امن

می کرد. این پیچیدگی مربوط به خود آنها نبود، بلکه چند گانه
بر خورد کردن برخی کردهای ایرانی با آنها راه تصمیم گیری
درست را برای دولت سخت می کرد.
بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، کردهای ایرانی قطعنامه
هشت ماده‌ای دادند که در ماده هشتم آن خواهان اخراج
قیاده موقت از کردستان ایران شدند، اما چندی طول نکشید
که ملامصطفی فوت کرد و هنگام دفن او در اشنویه تجلیل
بسیار زیادی از سوی کردهای ایرانی و عراقی صورت گرفت
و سخنرانان مراسم او خواهان لغو ماده هشتم قطعنامه خودشان
شدند. طی چند ماه به طور مکرر گروهی خواهان اخراج آنها و
گروهی دیگر خواهان رسیدگی به آنها می شدند. جالب است
که هر اتفاق خونباری هم رخ می داد، گروهی این رویدادها را
به قیاده موقت نسبت می دادند، در حالی که رهبران قیاده موقت
تکذیب می کردند و خود را مدافع انقلاب اسلامی معرفی
نمودند. به هر حال هر گروه از کردها نسبت به قیاده موقت از
دولت ایران انتظار ویژه‌ای راداشتند و فشار وارد می کردند که
باید طبق نظر آنها عمل شود و چون نظر آنها بر آورده نمی شد،
دولت را متهم می کردند.

ارتش و سپاه

پس از پیروزی انقلاب برخی از تشکل‌هایی که در آن
زمان شهرت داشتند، شعار زیبا و دل‌فریب سردادند که ارتش،
طاغوتی و ضد خلقی است و باید منحل شود. آنها تحلیل و
پیش‌بینی می کردند اگر این کار صورت نگیرد، مانند جنبش
ملی شدن صنعت نفت با کودتای ارتش رو به رو خواهیم شد
و انقلاب سرکوب می شود. اما رویدادهای کردستان و ورود
ارتش برای مبارزه با آشوب‌های آن سرزمین نه تنها این مشکل
را حل و تحلیل‌ها را باطل کرد، بلکه رویکرد مجموع نیروهای

پیگیری‌های لازم را انجام می داد.
در صد کمی از پناهندگان کرد عراقی دارای مدرک
کارشناسی، در صد قابل توجهی از آنان بی سواد و تعداد اندکی
که در آموزش و پرورش مشغول به کار بودند دارای مدرک
دیپلم بودند. برای فرزندان پناهندگان جهت تحصیل در سطح
ابتدایی، راهنمایی، متوسط و دانشگاه هیچ محدودیتی وجود
نداشت.

ساحزاب پناهندگان کرد عراقی در استان اصفهان عبارت بودند از: حزب دموکرات کردستان عراق، اتحاد میهنی کردستان عراق، حزب دموکرات ملت کردستان، لشکر کرد اسلامی، حزب الله کردستان عراق.

عده شش کت در جنگ: برخی از این پناهندگان کرد
عراق با توجه به این که سال‌ها بار رژیم صدام در حال جنگ و
درگیری بودند از موقعیت جنگ ایران و عراق استفاده کرده
و در جبهه‌های کردستان ایران علیه نیروهای عراقی شرکت
می کردند و خانواده آنان مورد حمایت قرار می گرفتند.

از گفتار بالا چنین بر می آید که جمهوری اسلامی از
پناهندگان کرد پذیرایی خوبی داشته و تا سرنگونی صدام
که معادله قدرت به هم ریخت آنها را برای بازگشت زیر
فشار قرار نداد. این گروه‌ها در شهرهای مرکزی کشور
مشکل خاصی ایجاد نکردند و مردم هم نسبت به حضور آنها
اعتراضی نداشتند، در حالی که در کردستان ایران وجودشان
گفت و گوی زیادی میان خود کردها به بار آورده بود و به هر
دلیلی برخی از ایرانیان کرد، هم قومی‌های خود را تحمل
نمی کردند و هر کس چیزی می گفت، به همین علت در
آغاز پیروزی انقلاب موضوع قیاده موقت در کردستان به
یک مشکل اساسی تبدیل شده بود که اوضاع را بسیار پیچیده

کردستان همیشه قابل کشف

عنوان شورا که برای تمام کشور پذیرفته شده بود و ریشه مکتبی نیز داشت و در فرهنگ چپ هم به آن اشاره شده مورد توجه و استقبال درست آنها قرار نگرفت و سران گروه‌ها یا کوتاهی کردند و یا به طور عمد خود را به بیراهه زدند و همان شعار خودمختاری خواهی را ادامه دادند

حسینی، قاسملو و همراهان آنهاست، زیرا کسانی را که برای نابودی نظام شمشیر کشیده بودند، امام به راحتی پذیرفت و برای این ملاقات هیچ پیش شرطی نگذاشت و آن گونه که احمد حاج علی بابایی^(۱) گفته با یکدیگر گفتند، خندیدند و برخاستند. کاری را که حتی مرحوم بازرگان با تمام آزادمنش بودنش حاضر نبود انجام دهد و در نهایت هم با اصرار وزیر کشور و آیت الله طالقانی قبول کرد که چند دقیقه‌ای آنها را ببیند. در حالی که حسینی و قاسملو پادگان مهاباد را تصاحب کرده و حاضر به تخلیه آن نبودند و روی نیروهای دولتی آتش گشوده و هر روز شهری را در هم می ریختند و حاضر به آتش بس نبودند و آن آشوب‌ها را نه تنها سرزنش نکرده، بلکه به طور رسمی حمایت می کردند. این ملاقات امام چه معنی و مفهومی می توانست داشته باشد؟

آنچه در دنیای سیاست مرسوم است این که رهبران پیش از این گونه ملاقات‌ها، برنامه دستگیری و یا ترور طرف مقابل را طراحی می کنند و یا آن که پیش شرط می گذارند که طرف مهاجم اعلام آتش بس کند و سپس برای ملاقات بیایند، یا شرط ملاقات را تعیین تکلیف برای تخلیه پادگان و مراکز ملی یا یک موضوع مهم دیگر می گذارند، ولی در این دیدار، امام تنها شیوه ملاقات و نفر طلبه را با یکدیگر اتخاذ کرده و نه بیشتر. جالب است گفته شود که گذشته این افراد نیز نه تنها جاذبه‌ای نداشت، بلکه طبق معیارهای امام که سال‌ها از روحانیون درباری رنج کشیده بود و عزالدین حسینی نماد این مسئله بود و با از تقاط و چپ انتقاد داشت که قاسملو و همراهان او نماد آن به شمار می آمدند، موضوع را عجیب تر می کند. اما با تمام این گذشت‌ها دیدیم که اینها نه تنها به این بزرگواری‌های امام توجه نکردند، بلکه پس از دیدار امام شمشیر خود را تندتر کرده و درگیری‌ها را تشدید کردند. امام در این صحنه، اوج گذشت را نشان داد تا شخصاً به آنها اتمام حجت کرده باشد و صداقت انقلابی خود را به اینها نشان دهد، اما هیجان انگیزتر آن که امام در این دیدارها از موضع قدرت با آنها برخورد نکرد، ولی آنها از موضع قدرت با امام سخن گفته‌اند، چنان‌چه عزالدین حسینی می گوید؛ امام گفت من کردستان را از شما می خواهم و من هم به او گفتم من هم خودمختاری کردستان را از شما می خواهم. ناگفته نماند که احترام به مردم کردستان و یا اجرای درخواست وزیر کشور به عنوان یک متخصص سیاسی از امام برای پذیرش دیدار این افراد نیز می تواند فلسفه این دیدارها باشد که تحلیل و تفسیر خود را می طلبد.

نبود توان تعامل و فرصت سوزی‌ها

از برآیند رویدادهای توان این نتیجه را گرفت که رهبران کردستان توان تعامل با حاکمیت را نداشته و در فرصت سوزی قهرمان بوده‌اند و البته این فرصت سوزی برای مردم کردستان

اصلی انقلاب به سوی نظامی گری پیش رفت و تقویت بنیه نظامی کشور در اولویت اول قرار گرفت، به همین علت بسیاری از نیروهای انقلاب جذب سپاه شدند. در کنار ارتش، سپاه نیز در میدان درگیری‌ها پرورش یافت و به نهادی بسیار قدرتمند تبدیل شد. برای آن که وضع درون ارتش در آن شرایط ترسیم شود یکی از ده‌هانا نام درون ارتش را می آوریم:

وضع پادگان‌ها

از: تیپ ۲ طبقه بندی: خیلی محرمانه

به: فل ۲۸ اقدام کننده: آتی

با توجه به اعلامیه‌هایی که در کردستان، سفر و پادگان بخش می شود، بین پرسنل نظامی این تیپ اختلاف شدیدی حکم فرماست و هر آن احتمال دارد درگیری جبران ناپذیری به وقوع بپیوندد و در ضمن دستورات فرماندهان را به هیچ وجه اجرایی نمی نمایند و فرماندهان مردمی می خواهند و اظهار می دارند تاکنون هیچ فرماندهی در این پادگان تغییر ننموده، مقرر فرمایید اوامر عالی را در این مورد امر به ابلاغ فرمایند. (۵۷/۱۲/۱۵-۸۲۱)

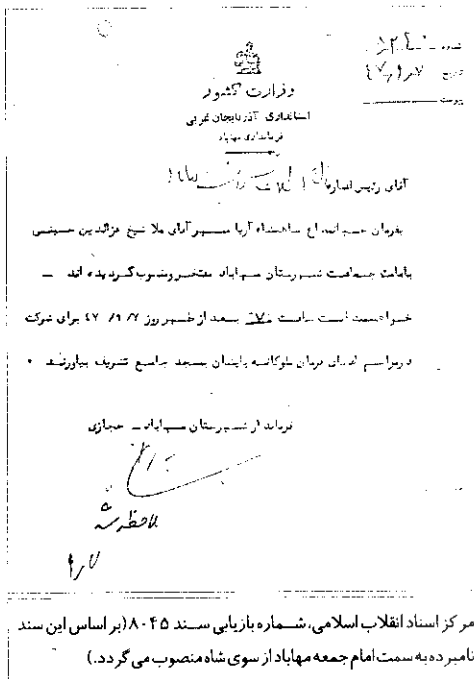
تیپ دو سفر

ابلاغ کنید به زودی فرمانده جدید تعیین و به خواسته‌های آنها رسیدگی خواهد شد. تدبیر فرمانده باید به کار گرفته شود و با اوضاع و احوال فعلی از هدایت و نصیحت به وسیله افسرانی که مورد تأیید آنهاست برخورد شود. (۵۷/۱۲/۱۵)^(۸)

ایس گزارش‌ها که زیادند گویای آن هستند که اگر درگیری‌های بیرون نبود ارتش به طور حتم در درون درگیر می شد، چنانچه تا مدتی نظامیان شهر سنج هم تحصن کرده بودند و حاضر به برگشت به پادگان نبودند و آنها خواهان فرماندهی شورایی بودند. تنها شدت درگیری شهرها موجب برگشت آنها به پادگان شد. با این نگاه می توان گفت این درگیری‌ها موجب شد که ارتش و سپاه انسجام لازم را پیدا کنند و در برابر حمله عراق مهابی دفاع باشند یا مقدمات رزمی را در کشا کش‌های کردستان پشت سر گذاشتند، اما از دیدگاه دیگر نیز می توان گفت که درگیری‌های کردستان موجب شد که در توزیع توان انقلاب اولویت اول به امور نظامی تعلق گیرد و نگاه‌ها از سوی علم، عمران و فرهنگ به سوی توان رزمی بالا معطوف شود و جهش مورد نیاز مادرین زمینه‌های غیر نظامی سال‌ها به تأخیر بیفتند، زیرا به دلیل نیاز، منابع انسانی انقلاب در مرتبه اول به سپاه تعلق گرفت و در این بستر به حرکت درآمد. بسیاری از این عزیزان نیز شهید شدند. در یک جمله می توان نتیجه گرفت حزب دموکرات کردستان در نظامی کردن انقلاب و روند نظامی گری تاریخ پس از پیروزی انقلاب نقش وافر و خطای نابخشودنی بر عهده دارد.

ملاقات امام با سران حزب دموکرات

یکی از عجایب دنیای سیاست، ملاقات امام با عزالدین



به قیمت بسیار گزافی تمام شد. نمونه‌ای بسیار ساده و کوچک این است که اینها در دیدار امام می‌توانستند با توجه به این که مسئولان اجرایی مملکت هم آمادگی این کار را داشتند و بنی صدر سخنگوی شورای انقلاب نیز در نوروز ۵۸ در سندج اعلام کرده بود که اگر پادگان مهاباد را تخلیه نمایید آن رابه دانشگاه تبدیل می‌کنیم. اگر اینها با امام گفت و گو می‌کردند و قول تخلیه پادگان را در ازای دانشگاه شدن از امام می‌گرفتند هیچ کس دیگری با سخن امام مخالفت نمی‌کرد و این کار انجام می‌شد، در این صورت شهر مهاباد دارای دانشگاه بزرگی می‌شد که سرچشمه بسیاری از تحولات دیگر می‌گشت و کار به آنجا نمی‌رسید که فانتوم‌های ارتش با بمباران آنجا را پس بگیرند که ثمره آن جز تخریب و کشتار چیزی نبود. اینها اگر سیاست داشتند زمانی که وزیر کشور آنها را برای دیدار با امام و مسئولان نظام و دولت دعوت کرد باید در تهران یا قم می‌ماندند و موضوع خود مختاری را در شکل منطقی آن طی گفت و گوهای پی در پی با مسئولان حل و فصل می‌کردند و سپس باز می‌گشتند، یا اگر رهبران کرد در آن روزها از درایت برخوردار بودند تمام محتوای خود مختاری و فدرالیسم متداول جهانی را در قالب شوراهای پیشنهادی آیت‌الله طالقانی پیاده می‌کردند و برای همیشه به خواست خود می‌رسیدند که نکردند و اگر این آقایان دلسوز مردم کردستان و خواستار محرومیت زدایی از کردستان بودند، زمانی که امام دستور دادند اعتبار یک روز نفت به کردستان اختصاص یابد همه در گیری‌های دیگر را رها می‌کردند و نظارت بر چگونگی هزینه شدن این اعتبار را از طریق شوراهای شهرهای خود بر عهده می‌گرفتند، زیرا اگر این اعتبار به جای آن که بخش کوچکی از آن به قند و شکر و برنج تبدیل و توزیع شود به امور عمرانی و زیربنایی کردستان اختصاص می‌یافت محرومیت‌ها را از بین می‌برد، ولی این آقایان که همیشه سخن از محرومیت کردستان به میان می‌آوردند به گفته مسئولان وزارت کشور که در مطبوعات آمد یک بار هم نرسیدند اعتبارات ما چگونه هزینه می‌شود؟

نخستین سخن در فدرالیسم و خود مختاری نظارت بر اعتبارات ملی تخصیص یافته و بودجه‌های دریافتی محلی است، اما آنها به جای آن که این راه اصلی را طی کنند می‌گفتند ما خواهانیم که فرمانده ارتش ما محلی باشد، نیروهای نظامی و انتظامی محلی باشند و مرزهای کشور را به ما بسپارید و مانند همان کسی که با عصبانیت تمام فریاد می‌زد چه کسی می‌گوید من عصبانی هستم، اینها هم فریاد می‌زدند ما ارتش را می‌خواهیم، اما چه کسی می‌گوید که ما تجزیه طلب هستیم؟ اینها با این رفتار و خواسته‌های خود بسیاری از فرصت‌ها را از مردم کردستان گرفتند و از بین بردند و بر توان انقلاب نیز اثر بد گذاشتند.

یکی از عجایب دنیای سیاست ملاقات امام با عزالدین حسینی، قاسملو و همراهان آنهاست، آنچه در دنیای سیاست مرسوم است این که رهبران پیش از این گونه ملاقات‌ها، برنامه دستگیری و یا ترور طرف مقابل را طراحی می‌کنند و یا آن که پیش شرط می‌گذارند که طرف مهاجم اعلام آتش بس کند و سپس برای ملاقات بیایند، یا شرط ملاقات را تعیین تکلیف برای تخلیه پادگان و مراکز ملی یا یک موضوع مهم دیگر می‌گذارند، ولی در این دیدار، امام تنها شیوه ملاقات دو نفر طلبه را با یکدیگر اتخاذ کرد و نه بیشتر

بازیگران اصلی عرصه سیاست

بازیگران اصلی عرصه سیاست در کردستان در زمان مورد گفت و گو عبارتند از: عزالدین حسینی، علامه مفتی زاده، قاسملو و نقش آفرینان غیر کرد عبارت بودند از: آیت‌الله طالقانی، دکتر مصطفی چمران، داریوش فروهر و آیت‌الله خلیخالی، که هر یک از این اشخاص در اطراف خود کسان دیگری را داشتند و یا یک جریان فکری را هدایت و اداره می‌کردند که به یکایک از آنها می‌پردازیم.

عزالدین حسینی

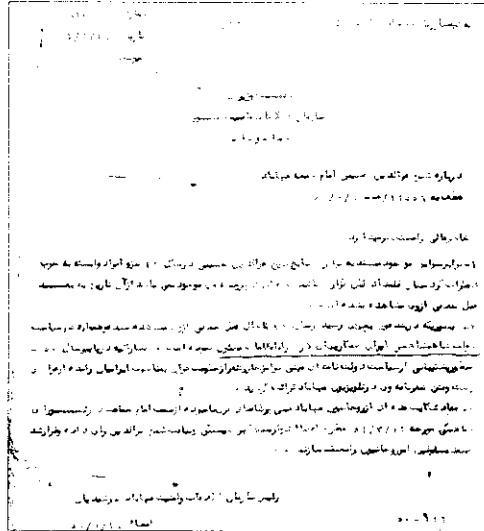
زرنگ‌ترین و سیاستمدارترین این دوران عزالدین حسینی بود، چرا که او توانست با سابقه بسیار بد به جای آن که محاکمه و دادگاهی شود نه تنها خود را از پیشینه همکاری با ساواک و شاه نجات دهد، بلکه جایگاه خود را تا سطح رهبر بلا منازع خلق کرد، طی مدت کوتاهی در پس از انقلاب ارتقای مقام دهد تا آنجا که حتی علامه مفتی زاده به دیدار او می‌رفت.

با وجود آن که عزالدین حسینی با کمونیست‌ها وحدت استراتژیک ایجاد کرد و آقای مفتی زاده مخالف سرسخت کمونیست‌ها بود و از گذشته حسینی آگاهی داشت، ولی این استراتژی حسینی را نادیده گرفت و در سقز و جاهای دیگر با او نشست و برخاست کرد.

جالب است که هر موقع عزالدین حسینی اراده می‌کرد مفتی زاده دعوت او را می‌پذیرفت، ولی عزالدین حاضر نشد حتی در همایش خود مختاری کردستان که آقای مفتی زاده بر پا کرده بود، شرکت کند و نه تنها حضور پیدا نکرد، بلکه طرفداران او همایش را تحریم و خود مفتی زاده را تحقیر کردند و گفتند چرا در دعوت نامه‌ای که برای عزالدین فرستاده

کردستان همیشه قابل کشف

عزالدین حسینی نه تنها همه رقبای خود را در کردستان به چالش کشید، بلکه دولت را به انفعال در آورد تا جایی که در روزهای پیش از اعلام عفو امام، هیئت سه نفری دولت را که آقایان فروهر، سحابی و وزیر کشور بودند تا دره های سردشت نزد خود آورد و سردهشت ثابت کرد که گفت و گو با او می تواند غائله کردستان را پایان دهد



مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی سند ۱۴۷۷۹ (بر اساس این سند مجدد صلاحیت عزالدین حسینی برای امامت جماعت توسط ساواک کشور بررسی می شود و مورد تأیید قرار می گیرد.)

رویداد دید که از یک سو فریاد می زد چرا ایران به عراق که به خاک کردستان تجاوز می کند پاسخ گوینده نمی دهد، اما از سوی دیگر وقتی ارتش به سوی مرزهای کردستان بسیج شده در بیانیه ای از مردم کامیاران خواستار شدند که نگذارید ارتش وارد کردستان شود و مردم کامیاران را بسیج کردند که جلوی ستون ارتش را بگیرند. مردم نیز هیچان زده کف خیابان ها برای مدت چندین روز خوابیدند و نگذاشتند ارتش به سوی سنندج برود. در این زمان ارتش نیز نمی خواست با مردم برخورد کند. به همین خاطر چند روز در کامیاران متوقف شد. سپس حزب دموکرات بیانیه ای داد که اداره کردن مرز عراق را در اختیار حزب دموکرات کردستان قرار دهید، مآز مرزهای کشور نگهداری می کنیم. حال پرسید در کجای دنیا بخشی از مرزهای یک کشور را در اختیار یک حزب قرار می دهند؟ اینها نمونه هایی از روشنفکر بودن آقای عزالدین حسینی و دوستان او بوده است.

احمد مفتی زاده

از بازیگران دیگر این دوران احمد مفتی زاده بود. خط مشی سیاسی او بر عدم سازش با جریان چپ و کمونیست ها بود که از عقاید دینی او برمی خاست و این موضوع باعث شد که نیروها و احزاب چپ کردستان به مقابله با او برخیزند و در برابر او عزالدین حسینی را تقویت کنند، اگر چه در اطراف او افراد نفوذی وجود داشت، ولی او با این دار و دسته ها سازش ناپذیر بود. با این وجود او هم در برابر فشار ناسیونالیسم کردی در آن مقطع خضوع کرد که نتیجه آن دیدار با عزالدین حسینی گشت. مفتی زاده نسبت به رقبای دیگرش از صداقت انقلابی و دانش بیشتر برخوردار بود، ولی دو مشکل اساسی مانع

شده، تنها یک نفر یعنی مفتی زاده آن را امضا کرده است، یعنی عظمت عزالدین حسینی تا آنجا افزایش یافته که دعوت مفتی زاده کافی نیست و باید گروهی از او دعوت می کردند.

عزالدین حسینی نه تنها همه رقبای خود را در کردستان به چالش کشید، بلکه دولت را به انفعال در آورد تا جایی که در روزهای پیش از اعلام عفو امام، هیئت سه نفری دولت را که آقایان فروهر، سحابی و وزیر کشور بودند تا دره های سردشت نزد خود آورد و ثابت کرد که گفت و گو با او می تواند غائله کردستان را پایان دهد (گر چه آشوب ها پایان نیافت و پس از عفو امام نیز کشتارها ادامه پیدا کرد)، البته علت اصلی صعود عزالدین حسینی را باید در سیاست های نادرست یکی از اعضای شورای سه نفره، حمایت های خارجی و عوامل دیگر دانست که در فرصتی دیگر خواهیم گفت. به هر حال عزالدین حسینی با نقشی که بازی کرد از دادگاه انقلاب به خاطر گذشته های پیش از انقلابش نجات یافت و در درگیری ها هم کشته نشد و نیز قدرتمندانه طرف مقابل جمهوری اسلامی برای مذاکرات صلح قرار گرفت و پس از اعلام عفو امام به سلامت زندگی خود را در خارج از کشور تا زمان نگارش این کتاب ادامه داده، به نظر می رسد که گویا این همه جز یک بازی برای نجات خود و فراموش کردن پیشینه اش چیز دیگری نبود. البته باید خوشحال بود که جمهوری اسلامی پس از آن که عزالدین حسینی قهرمان خلق کرد شد و او را دستگیر یا اعدام نکردند و در درگیری های هم کشته نشد و گر نه به یک تو تم خودمختاری برای کردها تبدیل می شد که سال هایی باید تاوان آن پرداخت می شد. بنابراین تحمل جمهوری اسلامی و تعهد نظام نسبت به عفو امام درباره این شخص قابل تقدیر است. در حالی که در سایت www.wikipedia.org به گونه ای دیگر آمده است^(۱) و او را روشنفکر معرفی کرده است. این در حالی است که پیشینه همکاری او با شاه بسیار روشن است، برای نمونه چند سند از پیشینه او را می توان ملاحظه کرد:

در سند اول نشان می دهد که او از سوی شاه به امامت جمعه مهاباد منصوب می شود.

سند دوم آمده که گروهی از علما که شجاع تر بوده اند به این حکم اعتراض کرده و اعلام می کنند که او صلاحیت برای این کار را ندارد.

سند سوم و چهارم آمده که مجدد ساواک صلاحیت او را تأیید کرده و اعلام می کند که علما به دلیل اختلاف با او این اعتراض را نوشته اند و ایشان همیشه همکاری لازم را با مقامات مسئول داشته اند.

و سند پنجم نمونه ای از خط ایشان که خواهان مأمور برای ارائه گزارش شده اند دیده می شود.

از نمونه برخورد های دو گانه عزالدین حسینی و به طور کلی حزب دموکرات کردستان در آن مقطع را می توان در این

قاسملو پس از برگشت از خارج که در آغاز پیروزی انقلاب صورت پذیرفت به سرعت با عزالدین حسینی متحد شد. شاید علت این اتحاد در این بود که قاسملو در میان مردم کرد پایگاه محلی نداشت و نیاز داشت که حسینی این پایگاه را برای او ایجاد کند و عزالدین حسینی هم در خارج از کشور رابطه‌ای نداشت و به دنبال آن بود که قاسملو برای او پایگاهی کسب کند

بازیگران اصلی عرصه سیاست در کردستان در زمان مورد گفت‌وگو عبارتند از: عزالدین حسینی، علامه مفتی زاده، قاسملو و نقش آفرینان غیر کرد عبارت بودند از: آیت‌الله طالقانی، دکتر مصطفی چمران، داریوش فروهر و آیت‌الله خلخالی، که هر یک از این اشخاص در اطراف خود کسان دیگری را داشتند و یا یک جریان فکری را هدایت و اداره می‌کردند

موفقیت‌های بزرگ او شد؛ مشکل اول این بود که گاه از شدت ناراحتی سخنانی می‌گفت که شخصیت او را می‌شکست. نمونه‌ای از این سخنان رابه بادمی آوریم که پس از آن که قاسملو از مجلس خبرگان قانون اساسی رفت و متواری شد، با اصرار محمدجواد حجتی کرمانی، مجلس خبرگان از آقای مفتی زاده دعوت کرد که (بدون انتخابات) او به عنوان نماینده کردستان در مجلس خبرگان شرکت کند و نظرات خود را درباره قانون اساسی مانند نمایندگان دیگر اظهار دارد، اما شنیده شد که در همان روز اول (یا سخنرانی اول) از شدت عصبانیت جمله ناروایی گفته بود که نمایندگان دیگر ناراحت شده بودند. مشکل دیگری که از موفقیت‌های او می‌کاست این بود که پس از پیروزی انقلاب او جایگاه رهبری در منطقه را با جایگاه مدیریت اجرایی مخلوط کرد و از هیچ یک موفق‌تر نبود. او همان روزهای اول پیروزی به استانداری رفت و در نبود استانداری تلاش کرد خلاصه مدیریت استان را بر کند که سیل تقاضاهای اجرایی به سوی او سرازیر شود و در چنان شرایطی امکان بر آوردن آنها نبود و از این رو شخصیت رهبری او شکسته شد، در حالی که از موضع هدایت و رهبری استان سخن می‌گفت، در آن گرفتاری‌های خود مدیریت اجرایی نماید.

نمونه آن که در همایش خودمختاری و مسئله فکری و اجرایی به طور کامل مخلوط شده بود؛ یک مسئله آن بود که از نظر فکری باید این مسئله تبیین شود و موضوع دیگر آن که نمایندگان انتخاب شوند که با دولت مذاکره کنند که باز در اینجا این دو کار اجرایی و کار فکری مخلوط شد و هیچ یک موفق از آب در نیامد، در حالی که اگر ایشان پیگیری جدی به عمل آورده بود که شورای شهرهای کردستان و شورای استان تشکیل شود، همان نمایندگان شورای توانستند به عنوان نمایندگان بی چون و چرای خلق کرد با دولت به گفت‌وگو بنشینند و عزالدین حسینی نیز مانع این حرکت می‌شد، یا آن که مفتی زاده به طور جدی به کار فکری پیرامون موضوع خودمختاری می‌پرداخت و آن را از نظر حقوقی و عرف بین‌المللی روشن می‌کرد و یک جریان فکری به راه می‌انداخت تا این ابزار و شعار تعریف نشده از دست گروه‌های کردستان گرفته شود و او پیش‌تاز فکری شود و این بهترین گام بود که تداوم آن برای او موفقیت‌آمیز بود، ولی ادامه نداد و کار را هاشد. به هر حال او نتوانست در کردستان جایگاهی مانند آیت‌الله مدنی در همدان یا آیت‌الله طاهری در اصفهان و آقای مولوی عبدالعزیز در زاهدان کسب کند و نیز نتوانست از درجه موضع اجرایی جدی وارد شود و استانداری یا وزیر و وکیل شود، چون این دو جایگاه مخلوط شد و هر دو را از دست داد.

عبدالرحمن قاسملو

قاسملو علاوه بر رهبری حزب دموکرات کردستان از

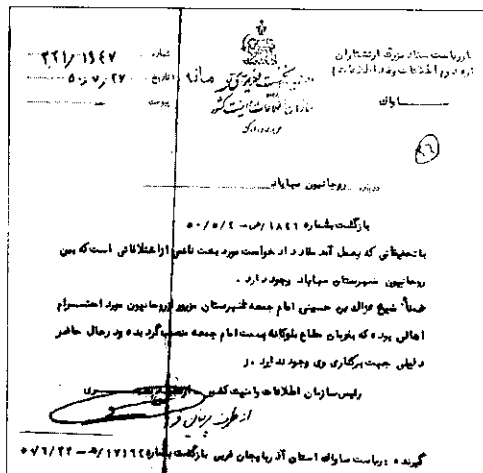
هویت فردی برخوردار بود و به همین دلیل هم رهبری حزب را بر عهده داشت. قاسملو پس از برگشت از خارج که در آغاز پیروزی انقلاب صورت پذیرفت به سرعت با عزالدین حسینی متحد شد. شاید علت این اتحاد در این بود که قاسملو در میان مردم کرد پایگاهی محلی نداشت و نیاز داشت که حسینی این پایگاه را برای او ایجاد کند و عزالدین حسینی هم در خارج از کشور رابطه‌ای نداشت و به دنبال آن بود که قاسملو برای او پایگاهی خارجی کسب کند.

معاون او در حزب دموکرات، غنسی بلوریان که مبارز زجر کشیده‌ای بود و سال‌هایی را در زندان‌های ایران گذرانده بود نتوانست بر خوردهای دوگانه قاسملو را کنترل کند و چنانچه در خاطرات خود در کتاب «ناله کوک» آورده است؛ قاسملو برای دستیابی به آرمان خود از ابزارهای گوناگون مانند توسل به دولت عراق و گفتارهای دروغ و سیاسی کاری و تزویر، خودداری نکرده، چنانچه حتی مورد نقد و انتقاد شدید اعضای حزب دموکرات کردستان قرار می‌گیرد و او را از رهبری حزب برکنار می‌کنند. قاسملو در برخورد با گروه‌های چپ، قیافه دموکرات می‌گرفت، ولی در برابر نیروهای مذهبی بیراهه می‌رفت. برای نمونه وقتی نام مفتی زاده به میان می‌آمد می‌گفت من او را نمی‌شناسم، ولی با همه گروه‌های چپ نشست و برخاست داشت. اگر بخوایم ایراد اساسی را هریدی قاسملو را بیاوریم و کاری به وابستگی‌های او نداشته باشیم این بود که او شعار دموکراسی می‌داد، ولی راه نظامی گری و میلیتاریستی را طی می‌کرد. او حتی به مجلس خبرگان قانون اساسی راه یافت و از این پایگاه می‌توانست بر روند مسائل مملکت تأثیر گذار باشد، ولی فرار به سردشت، بانه و تداوم جنگ‌های چریکی علیه نظام نوپایی که با آنها اهل گفت‌وگو بود را ترجیح داد. از کسی که سال‌ها در غرب زندگی کرده بود و تحصیلات دانشگاهی داشت انتظار می‌رفت که پایه گذار مشرب گفت‌وگو و نهادهای مدنی و مبلغ اصول دموکراتیک باشد، ولی این چنین نبود و برخلاف آن گام برداشت. او می‌توانست در تهران اقامت کند و با به راه انداختن روزنامه و هدایت سیاسی (و نه نظامی) حزب دموکرات کردستان و یا ایجاد حزب جدید کردی و اشغال نمایندگی مردم کردستان در عرصه رسانه‌ها بهره‌های زیادی را نصیب مردم کردستان نماید، ولی متأسفانه تبدیل به یک عنصر ضد نظام نوپای جمهوری اسلامی شد و به فضای میلیتاریستی دامن زد.

در رسانه‌های ملی کشور از این سه نفر (مفتی زاده، حسینی و قاسملو) به عنوان رهبران کردستان نامبرده می‌شد و بقیه شخصیت‌ها در سطح محلی مطرح بودند. افراد دیگر در سطح استان و شهرستان شهرت داشتند. کسانی هم در تهران سکونت داشتند که پایگاهی محلی نداشتند و در تهران از شهرت

کردستان همیشه قابل کشف

سقوط پادگان‌های سنندج و مریوان تنها دو اثر مقطعی می‌توانست داشته باشد؛ اول آن که، گروهی با فروش این سلاح‌ها در آن سوی مرزها به نان و نوا برسند و دوم آن که، بخشی از ضدانقلاب و تجزیه طلب مسلح تر شده و نام تعداد کشته‌های بیشتری از مردم کردستان و جاهای دیگر به حافظه تاریخ سپرده شود



مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبانی سند ۱۳۴۴ (بر اساس این سند صلاحیت عزالدین حسینی توسط ساواک کشور مورد تأیید قرار می‌گیرد و از طرف معاون تصیری ابلاغ می‌گردد.)

که، چرا اینها به میان مردم ایران نمی‌رفتند تا قضاوت ملی را نسبت به حرکت خود به دست آورند و در حاشیه شهرهای کردستان رفته بودند؟ این یکی از نقاط ضعف اساسی آنها بود. اینها هر یک سرنوشت خاصی پیدا کردند؛ فؤاد مصطفی سلطانی در مریوان کشته شد. کمانگر، قاسملو، عزالدین، مظفر محمدی و... به عراق گریختند کمانگر در عراق ترور شد، بقیه به اروپا رفتند، در اروپا قاسملو ترور شد و...

شخصیت‌های تأثیر گذار غیر کرد

شخصیت‌های بسیار تأثیر گذار غیر کرد که گروه یا جریانی فکری را نمایندگی می‌کردند عبارت بودند از آیت‌الله طالقانی، دکتر مصطفی چمران، داریوش فروهر، آیت‌الله صادق خلخالی که درباره هر یک توضیح می‌دهیم:

آیت‌الله طالقانی

آیت‌الله طالقانی با حضور در کردستان پس از آشوب سنندج و پیشنهاد اداره شهرهای کردستان به صورت شورایی ساختاری ترین راه حل مشکل کردستان را در راستای خودمختاری طلبی ارائه کرد. این راه حل نتیجه گفت‌وگوی چند روز سران کرد با چند نفر از اعضای شورای انقلاب کشور بود. با این وجود این پیشنهاد نتوانست جانشین شعار تعریف نشده خودمختاری آنها شود. گام دیگر آیت‌الله طالقانی که در سرنوشت کردستان بسیار اثر گذاشت. سخنرانی کوبنده او در عید فطر بود که اعلام کرد؛ هر کس جلوی انقلاب بایستد باید هلاک شود و با اشاره به کمونیست‌ها و آشوب طلبان کردستان به این مضمون گفت این عده جوچه کمونیست‌ها باید سرکوب شوند؛ ایشان افزود: برادران و خواهران کرد! چرا آلت دست مشتی فرصت طلب و دزدهای فراری و یک مشت مردم خود خواه واقع می‌شوید، بس است دیگر. راضی نشوید روی شما کردها معامله کنند. (۵۸/۵/۱۳، روزنامه اطلاعات)

برخوردار بودند. به هر حال هیچ فردی موجه و مورد قبول اکثریت کردها وجود نداشت و سه نفر بالانیز هیچ گاه به توافق همه جانبه نرسیده، همواره در تعارض و کشمکش میان خود و طرفداران خود بودند، این سه از نظام فکری گوناگون و متفاوتی برخوردار بودند که هیچ گاه نمی‌توانستند به توافق اصولی دست یابند و مردم هم در موقعیتی نبودند که به طور قاطع یکی را انتخاب کرده و دست رد بر دو نفر دیگر که هر یک الگوی یک راه و روش بودند بزنند.

اگر خواسته باشیم از افراد شاخص تأثیر گذار در جبهه دوم چپ هادر کردستان در این مقطع نام ببریم از صدیق کمانگر و مظفر محمدی در سنندج، فؤاد مصطفی سلطانی در مریوان و غنی بلور در آن دو مهاباد باید یاد کرد.

صدیق کمانگر، مظفر محمدی، مصطفی سلطانی و دوستانشان خود را فدای آشوب‌های یک بار مصرف کردند و بدون آن که دعوت راهبردی از مردم داشته باشند رعد و برق راه انداختند و ناگهان فرو افتادند که ثمره کار آنها از بین رفت. تصور شود که اگر اینها به آرزوی خود که سقوط پادگان‌های سنندج و مریوان بود می‌رسیدند موفقیت آنها مشکلی را از کردستان حل نمی‌کرد، بلکه با کشتارهای بیشتر و گرفتاری‌های مهمتر همان تراژدی پادگان مهاباد تکرار می‌شد و در نهایت چیزی را نصیب آنها و یا مردم نمی‌کرد، زیرا در آن شرایط تاریخی ملت ایران به حمایت کامل از حاکمیت برخاسته بود و تصمیم داشت که اجازه جدا شدن یک متر خاک ایران را ندهد. از سوی دیگر به کسانی که حاکمیت را قبول نداشتند خودمختاری داده نمی‌شد و این دو اصل همچون تیغه‌های قیچی عمل می‌کرد و آنها را از صحنه کردستان به هر قیمتی بیرون می‌انداخت، چنانچه چنین کرد. آنها در دعوتی که برای تهاجم به پادگان‌های سنندج و مریوان از مردم داشتند، هیچ هدفی را ترسیم نمی‌کردند. چهار روز رادیوی کردستان در اختیار آنها بود و کمانگر سخن می‌گفت. تمام توجه مردم نیز به آنها بود، اما نهایت خواسته‌ای که از رادیو سنندج توسط کمانگر پخش شده بود این بود که فرزند شیخ علی صفدری به سنندج آمده، او را دستگیر کنید و بیاورید و غیر از این هیچ خواسته یا اصول یا قطعنامه دیگری که گویای برنامه و دعوت یا وعده و تحویلی در وضع مردم کردستان باشد مشاهده نشد؛ این حرکت‌های کور جز بدنام کردن خودمختاری طلبی مردم کردستان نزد مردم ایران چیزی به همراه نداشت. سقوط پادگان‌های سنندج و مریوان تنها دو اثر مقطعی می‌توانست داشته باشد؛ اول آن که، گروهی با فروش این سلاح‌ها در آن سوی مرزها به نان و نوا برسند و دوم آن که، بخشی از ضدانقلاب و تجزیه طلب مسلح تر شده و نام تعداد کشته‌های بیشتری از مردم کردستان و جاهای دیگر به حافظه تاریخ سپرده شود. اما یک پرسش اساسی وجود دارد



شیوه فروهر به طور یک جانبه فاقد کارایی بود، ولی در کنار کارهای نظامی ارتش قابل تقدیر است. نتیجه آن که فروهر و کسانی که این راه را طی می کردند بحث چارچوب دار و راه گشایی با آنها نداشتند، اما در پایان این رفت و آمدهای فراوان زمانی گفت و گوهای فروهر و همراهان او اثر گذاشت که ارتش و سپاه یک یک شهرها را گرفته و وارد مهاباد شدند و زمان آن رسید که با رهبران مهاباد برخورد کنند که این همزمان با گرفتن سفارت آمریکا توسط دانشجویان بود

از این تاریخ به بعد بود که شعار ملی این شد که کومله، دموکرات نابود باید گردد، خلخال، خلخالی حمایت می کنیم و موضوع خودمختاری طلبی کردها به مسخره گرفته شد. آیت الله طالقانی که در جریان انقلاب به حامی و پدر همه گروه های مبارز پیش از پیروزی انقلاب شهرت یافته بود که شامل جریان های چپ نیز می شد به آنجا رسید که با چمران و خلخالی موضع یکسان پیدا کرد، یعنی خواهان از بین رفتن آنها شد و این چیزی نبود جز نتیجه برخورد های دو گانه و آشوب طلبانه کسانی که جریان های مسلحانه کردستان را حمایت ورهبری می کردند.

داریوش فروهر

فروهر چهره بشارت دهنده و شاد حاکمیت در برابر کردها به شمار می رفت. ارتباط عاطفی او با رهبران مهابادی کردها از یک سو و شخصیت لیبرال منش او راه را برای هر گونه سوء استفاده از دولت باز می کرد. به طور مسلم شیوه فروهر زمانی کار آمد بود که سیاست چوب و هو بیج به کار رود و او نقش دوم را بازی نماید و اگر به تنهایی به کار گرفته می شد نه تنها در آن فضای قهر آمیز ثمری نداشت، بلکه موجب خفت و ذلت حاکمیت نیز می شد.

نگارنده صورت جلسه های دو سه روز از گفتارهای فروهر و هیئت همراه او را با سران احزاب مهاباد خواندم. این دو سه روز گفت و گوها بر سر این گذشته است که هیئت دولت به ایراد های عزالدین حسینی و دوستان او پاسخ می داده که خلخال چه حقی داشت به کردستان بیاید یا چرا هو ایماهای جنگی بر فراز کردستان پرواز کرده اند و چرا در صدا و سیمای ملی حرف هایی در مورد کردها زده شده است و ماسران مهاباد آنجا نیوده ایم که پاسخ دهیم و از این نوع ایرادها که به دولت وارد می کردند و این آقایان هم به طور واکنشی پاسخ می دادند و به قدری وقت کشی می کردند که هیچ گاه وقت و فرصت این پرسش پیش نیاید که بالاخره این اشخاص در قلمرو حاکمیت ایران بودن کردستان را قبول دارند یا نه؟ و آیا خودشان حاکمیت ایران را که مرحله انقلاب را می گذراند می پذیرند یا نه؟ اگر این دو مورد را قبول دارند آدم کشی و جنگ چرا؟ چون خودمختاری وقتی مفهوم دارد که دو اصل بالا مورد پذیرش قرار گیرد و سپس چارچوب خودمختاری به عنوان شیوه اداره و حاکمیت محلی مطرح و قانونمند شود. بایستی این هیئت به آنها تفهیم می کرد که آقای بازرگان و امام، خودمختاری را از آنها نگرفته اند که بس بدهند، بلکه این یک شیوه است که باید در قانون اساسی طراحی شود. حتی دیده نشد که در این صحبت ها گفته و به آنها تفهیم شود که اگر ارتش یک کشور نتواند در منطقه ای رفت و آمد کند آن منطقه را باید تجزیه شده اعلام کرد. اگر دادستان یا هواپیمای کشوری نتواند به کردستان از زمین یا آسمان رفت و آمد داشته

باشند، پس باید کردستان را تجزیه شده اعلام کنیم یا شما که حاضر نیستید پادگان ارتش ملی کشور را تحویل دهید، چگونه می توانید ادعا کنید ما تجزیه طلب نیستیم؟

یکی از دلایل دیگر بی اثر بودن این گفت و گوها بدون آن که در کنار آن قدرت حاکمیت تحرکی داشته باشد این است که اگر در روند رویدادها دقت شود هر زمانی که آقای فروهر یا هر کس یا گروهی که شیوه او را پیش گرفته بود و به کردستان می رفت و بارهبران مهاباد صحبت می کرد چنان تصور می کرد که همه چیز حل و فصل شد و شادان بر می گشت، ولی بی درنگ یک عملیات نظامی از سوی آنها بدرقه راه او می شد. آنها با کشتن یا حمله به نقطه ای این شادی را به یأس تبدیل می کردند و نشان می دادند که آنچه گفته شده به جز حرف های بی ارزش چیزی نبوده است. آنها به انواع شیوه ها با حاکمیت لجاجت می کردند؛ برای نمونه در یک مورد دیده شد که دولت شرط مذاکره با سران مهاباد را در این قرار داده بود که با نمایندگان مردم گفت و گو کنند و نه سران احزاب و گروه ها، ولی عزالدین حسینی به طور عمد تمام سران احزاب و گروه ها را جمع کرده بود و در هنگام معارفه یک یک را معرفی کرده که ایشان نماینده فلان گروه و آن دیگری فلان حزب و سازمان است تا به این وسیله پیش شرط دولت را نادیده گرفته باشد. در این جلسه بحث شده که دولت این مشکل ها را به رسمیت نمی شناسد که با آنها گفت و گو کند، زیرا برخی از آنها علیه حاکمیت جمهوری اسلامی اطلاعیه براندازی صادر کرده اند، حال چگونه نمایندگان دولت می توانند با نمایندگان این تشکل ها بر سر میز گفت و گو بنشینند و آنها را نمایندگان خلق کرد بدانند، در حالی که آنها از سوی مردم انتخاب هم نشده اند؟ ولی آنها زیر بار نرفته و این گونه در گفت و گوهای خودشان دولت را خفیف و خوار می کردند. به هر حال شیوه فروهر به طور یک جانبه فاقد کارایی بود، ولی در کنار کارهای نظامی ارتش قابل تقدیر است. نتیجه آن که

فروهر و کسانی که این راه را طی می کردند بحث چارچوب دار و راه گشایی با آنها نداشتند، اما در پایان این رفت و آمدهای فراوان زمانی گفت و گوهای فروهر و همراهان او اثر گذاشت که ارتش و سپاه یک یک شهرها را گرفته و وارد مهاباد شدند و زمان آن رسید که با رهبران مهاباد برخورد کنند که این همزمان با گرفتن سفارت

روزنامه مردم کرد خیزیم!
روزنامه دار فرهنگت
و، از دست تقدیم مردم

۵۰/۸/۳



در رسانه‌های ملی کشور از این سه نفر (مفتی زاده، حسینی و قاسملو) به عنوان رهبران کردستان نامبرده می‌شد و بقیه شخصیت‌ها در سطح محلی مطرح بودند. افراد دیگر در سطح استان و شهرستان شهرت داشتند. این سه از نظام فکری گوناگون و متفاوتی برخوردار بودند که هیچ‌گاه نمی‌توانستند به توافق اصولی دست یابند و مردم هم در موقعیتی نبودند که به طور قاطع یکی را انتخاب کرده و دست رد بر دو نفر دیگر که هر یک الگوی یک راه و روش بودند بزنند

که از پای گاه مذهبی انقلاب دفاع می‌کرد. به نفع عزالدین تمام شد و او در نظر آنها شخصیت ملی به شمار آمد، البته این حرکت را نباید به پای دولت نوشت، زیرا دولت در این زمان فرصت برنامه‌ریزی نداشت و تنها او را به عنوان نماینده اعزام کرده است، ولی به طور حتم برنامه‌های سفر اول در تمام موارد ابتکار شخصی او بوده است. این سخنی است که دکتر ابراهیم یزدی در پاسخ به پرسش‌های نگارنده به آن اشاره داشته است. شاید آقای فروهر به دلیل صداقت شخصی تصور می‌کرده است که تنها با یک ارتباط دوستانه با مهاباد همه چیز حل و فصل می‌شود که نشد. نگاه نیروهای انقلابی به این سیاست بسیار بد بود و این بدبینی به تدریج فراگیر شد به طوری که بسیاری از مردم و نیروهای انقلاب علت تشدید درگیری‌ها را همین حرکت دولت تلقی می‌کردند. آقای همت، مسئول روابط عمومی سپاه پاوه در همان روزها در پاسخ به این پرسش که نظر خود را درباره هیئت حسن نیت و مذاکره آنها با گروه‌های مسلح بیان کنید چنین می‌گوید: «اگر برای نمونه شما در پاوه از صد نفر در همین رابطه پرسید، ۹۰ نفر خواهند گفت که بزرگترین ضربه که به کردستان وارد آمد ضربه‌ای بود که در اثر مذاکره هیئت حسن نیت بوجود آمد. این هیئت به جای مذاکره با مردم، با عزالدین که مردم باعث فسادش می‌دانند و عکس‌های او را در رابطه با شاه خائن تکثیر و در اورامانات پخش می‌کنند، مذاکره می‌نماید. هیئت حسن نیت کاری نکرد، جز بیرون کردن سپاه از سنندج و فرصت دادن به ضد انقلاب برای تجهیز مجدد و آوردن سلاح و مهمات از عراق»^(۱)

اگر ایشان ابتدا استاندار آذربایجان غربی را معلوم می‌کرد و همزمان با معرفی استاندار همراه با او از طریق ارومیه به مهاباد می‌رفت و یا اگر به سنندج می‌آمد و گروهی از معاریف سنندج را با خود به مهاباد می‌برد و یا آن که عزالدین حسینی را به سنندج دعوت می‌کرد تا آن که از موضع دولت وارد شده و یا از موضع کردها در مقابل کردها به مهاباد قدم می‌گذاشت، معادلات قدرت محلی به نوع دیگری رقم می‌خورد، ولی ایشان بدون هیچ واسطه یک جادوالت را به مهاباد برد.

مصطفی چمران و صادق خلخالی

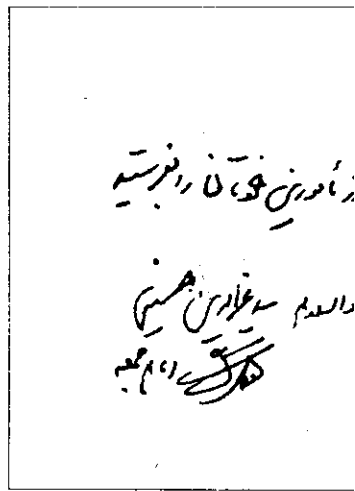
آقایان چمران و خلخالی دورویه یک سکه بودند که هر دو اعتقاد به سخن گفتن از موضع قدرت داشتند. چمران به عنوان وزیر دفاع در عرصه نبرد شسرت کرده و حتی در عملیات، گروه چند نفره را هدایت می‌کرد که شاید در جهان نمونه چنان وزیری را نتوان یافت. به هر حال او توانست با عملیات گوناگون ارتش در هم ریخته را گام به گام جلو ببرد تا به پیروزی کامل برسد، در حالی که سپاه پر شور و تازه تاسیس نیز در کنار ارتش وارد میدان شد و تمرین جنگ می‌کرد و شکل می‌گرفت. اعدام‌های آقای خلخالی شهرت جهانی یافت، ولی تعداد

آمریکا توسط دانشجویان بود. به بهانه توطئه‌های آمریکادار کردستان و جاهای دیگر کشور، آن چنان هیجان ملی ایجاد شده بود که مردم سراسر کشور حاضر بودند برای آنها را آشوبگران تمام کوه‌های کردستان را در نورددند و سران آنها را دستگیر کنند. در این زمان سران مهاباد حاضر شدند با هیئت دولت گفت و گوی جدی داشته باشند.

از نا کار آمد بودن این شیوه که فروهر مظهر آن شناخته شد (در حالی که این شیوه طرفدارانی داشت) می‌گذریم، اما شخص آقای فروهر در آغاز ورود خود به کردستان، دچار یک اشتباه تاکتیکی شد که بر سر نوشت کردستان اثر بسیار سوء گذاشت. اگر چه تاریخ شاید و اما او اگر ندارد و آنچه بود، شد، ولی در همان زمان هم تحلیل‌های زیادی بود که گفتند اگر دچار این اشتباه نمی‌شد و پدیده‌ها به گونه‌ای دیگر پیش می‌رفت. این اشتباه آن بود که ایشان در آغاز کار به سنندج وارد شد و به طور مستقیم و بی‌درنگ به مهاباد رفت و سپس به سنندج بازگشت.

این حرکت موجب شد که نیروهای مذهبی کردستان که از سنندج رهبری می‌شدند به شدت از حرکت فروهر به عنوان نماینده دولت ناراحت شوند، به طوری که پس از برگشت از مهاباد در همان موقع آقای شیخ علی صفدری این ناراحتی را به خود آقای فروهر یاد آوری کرده است. در همان روز، طرفداران آقای احمد مفتی زاده بسیار برافروخته شده بودند و به نگارنده می‌گفتند بفرمایید این هم نماینده جمهوری اسلامی که حاضر نشد در سنندج با سران کرد دیداری داشته باشد و کسانی را (منظور حسینی) که زیر تصویر لنین، داس و چکش راهپیمایی می‌کنند بر ما ترجیح داده به مهاباد رفت. در این زمان بلافاصله پس از دیدار فرید تعریف با آقای منتظری، ایشان هم بر آشفت و در سخنرانی خود در دانشگاه تهران اعلام کرد که این هیئت که به کردستان رفت حسن نیت نبود، بلکه هیئت سوء نیت بود.

اثر بد دیگری که ایجاد شد این بود که توده‌های مردم کردستان با شنیدن خبر دیدار نماینده دولت جمهوری اسلامی با عزالدین حسینی نگاه خود را به سوی او برگرداندند و تصور کردند که از نظر حاکمیت انقلاب، شخصیت اول کردستان این شخصیت است و به هر حال معادله رقابت بین او و احمد مفتی زاده





اطلاعات
 چهارشنبه ۱۹ اردیبهشتماه
 ۱۳۵۸ - شماره ۶۰۴۹

برنامه‌های شورای ۱۱ نفری شهر سنندج

احمد بابایی - سید عباس سید زاهدی - ابراهیمزاده - ایرادین پوروند

میرزا علی‌اکبر آقا ششمی - یوسف‌زاده - مصطفی‌زاده

سنگره دیوانه ۱۱ نفر
 آبرو کس سنندج که یک
 سنگین بر سر او شده
 زخمی بر سر او شده
 زخمی بر سر او شده
 زخمی بر سر او شده

لازم به یادآوری است که تا پیش از آن که به پادگان حمله کنند و در صدد توجیه کار خود بر آیند هیچ کس در سنندج و کردستان اختلاف بین صفدری و مفتی زاده را اختلاف مذهبی تلقی نمی کرد، بلکه اختلاف آنها به دیدگاه سیاسی شان برمی گشت و به طور قطع با دو نوع دیدگاهی که داشتند اگر هر دو سنی مذهب و یا هر دو شیعه مذهب بودند باز این اختلاف بروز می کرد و ربطی به مذهب نداشت، اما با شروع حمله به پادگان موضوع تفاوت در مذهب نیز بر سر زبان ها افتاد.

آیا صفدری فرمانده لشکر شد؟

در باره گفتار آقای حسن امینی که درباره درگیری سنندج گفته اند: یکی از عوامل مهم، همان سپردن پادگان و دیگر نیروهای مسلح رسمی و قدیمی به آقای صفدری یک روحانی غیر کرد و غیر سنی بود که این نوعی اعلام بی اعتمادی به اهل سنت و مردم کرد تلقی می شد. و بسیاری از افراد دیگر که این گونه تصور می کردند؛ باید یادآوری شود که گلابه و تصور ایشان درباره این که چرا پادگان را تحویل آقای صفدری که شیعه و غیر کرد بود داده و این کار اهانت به بزرگان کردستان بوده سخنی نابه جاست، زیرا کسی پادگان یا نیروی دیگری را به آقای صفدری نداده، بلکه از آنجا که ایشان از پیش از پیروزی با نظامیان رفت و آمد مخفی و آشکار داشته به این خاطر نظامیان انقلابی از ایشان خواسته اند که او در جمع و جوار کردن پادگان کمک کند و ایشان نیز سرهنگ محمد مهدی کتیبه را که از نیروهای انقلابی و مذهبی پادگان بوده به عنوان فرمانده لشکر معرفی کرد و سپس حکم او را از تیمسار قرنی گرفت. (به کتاب خاطرات سرهنگ محمد مهدی کتیبه از انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی مراجعه شود.) این کاری بود که در دیگر استان ها نیز رخ داد، برای نمونه در شهر اصفهان آیت الله طاهری به پادگان رفت و گفت من از آقای سرهنگ شیرانی می خواهم برای مدت چند ماه ارتش را فرماندهی کند تا از تهران تکلیف را روشن کنند و این در خواست او به چهارده سال فرماندهی آقای شیرانی تبدیل شد. از سوی دیگر باید توجه داشت که اصولاً پادگان یک نهاد ملی است و هیچ گاه به دست افراد محلی نباید سپرده شود. آنچه باعث شده است این ذهنیت ایجاد شود آن است که بر اساس آنچه یکی از این افراد که راضی به ذکر نام خود نبود برای نگارنده این گونه شرح داد که چند نفر از دوستان مشترک آقایان مفتی زاده و صفدری، پس از آن که به ستاد ارتش حمله شد و تسلیحات آن به تاراج رفته، دور یکدیگر جمع شدند و از ترس آن که همین گرفتاری بر سر پادگان نیاید، مشورت می کنند که چه کنند؟ در نهایت به اینجای می رسند که آقای مفتی زاده یا آقای صفدری را به عنوان فرمانده پادگان معرفی نمایند که برخی از اعضای حاضر در جلسه می گویند از آقای مفتی زاده پرسیده اند و ایشان حاضر نیست این کار را بپذیرد،

اعدام های آقای خلخالی بسیار کمتر از کسانی بود که توسط شورشگران کشته شدند، بخصوص آن که برخی از این اعدام ها غیر سیاسی و مربوط به جرایم دیگری بود که ارتباطی با این مسائل نداشت. (مانند کسی که ۵۰ مورد زنا محصنه داشت، چون آقای خلخالی به همه موارد رسیدگی می کرد.) نام خلخالی دلهره و هراس زیادی ایجاد کرده بود، علت این هراس رادر تبلیغاتی باید دانست که علیه جمهوری اسلامی به راه انداختند و روزانه صدها بار نام خلخالی رادر مطبوعات و رسانه ها به میان آوردند به گونه ای که او به «تابو» تبدیل شد. به نظر می رسد که در ابتدا این تبلیغات موجب تشویق بیشتر او هم می شد، اما کم کم پرسش و پاسخ های رودر روی مطبوعاتی خودی بر دقت او افزود. با این حال به نظر می رسد که احکام او در فروکش نمودن آشوب ها مؤثر بوده است.

شیخ علی صفدری

پس از چهار شخصیت نامبرده از افراد تأثیر گذار، از شیخ علی صفدری باید یاد کرد که بزرگترین انراو این بود که با شروع حمله به پادگان سنندج در نوروز ۱۳۵۸ از نظامیان خواست به طور قاطع از پادگان دفاع کنند و سنندج را برای همیشه ترک کرد. این در خواست او از نظامیان موجب شد که در حال نظامیان با اطمینان کامل دستور تیمسار قرنی را اجرا کنند و اجازه ندهند که پادگان اشغال شود. با ترک کردن کردستان برای همیشه هم موجب شد معادلات قدرت سیاسی مذهبی در کردستان تغییر کند و نیز نطفه اختلاف شیعه و سنی که در حال شکل گیری بود از بین برود. این دو اقدام اثر شایانی بر روند رویدادهای کردستان گذاشت و ثابت کرد که چشم و هم چشمی های صفدری و مفتی زاده عامل درگیری های کردستان نبود و نیست، چرا که با رفتن او از آشوب ها کاسته نشد و ادامه یافت.

بزرگترین اثر شیخ علی صفدری این بود که با شروع حمله به پادگان سنندج در نوروز ۱۳۵۸ از نظامیان خواست به طور قاطع از پادگان دفاع کنند و سنندج را برای همیشه ترک کرد. این در خواست او از نظامیان موجب شد نظامیان با اطمینان کامل دستور تیمسار قرنی را اجرا کنند و اجازه ندهند که پادگان اشغال شود. با ترک کردن کردستان برای همیشه هم موجب شد معادلات قدرت سیاسی مذهبی در کردستان تغییر کند و نیز نطفه اختلاف شیعه و سنی که در حال شکل گیری بود از بین برود. این دو اقدام اثر شایانی بر روند رویدادهای کردستان گذاشت و ثابت کرد که چشم و هم چشمی های صفدری و مفتی زاده عامل درگیری های کردستان نبود و نیست، چرا که با رفتن او از آشوب ها کاسته نشد و ادامه یافت.

یکی از فجایع مهمی که بر سر کردستان آمد موضوع ترورهاست، ترور نیروهای انقلابی مسلمان کرد توسط عناصر چپ و ضد انقلاب به طور بسیار گسترده انجام گرفت که ضایعه اسفناکی برای کردستان بود، چرا که فهمیده ترین نیروها تعقیب و شناسایی شده و در هر کجای مملکت بودند ترور شدند

و مفتی زاده هیچ ارتباطی نداشت، بلکه به دلیل نفوذی بود که آقای صفدری از پیش در پادگان پیدا کرده بود و اطلاع کافی و کاملی از نیروهای انقلابی درون پادگان داشت و به اعتمادی برمی گشت که در میان آنها به دست آورده بود، یعنی تنها به زرنگی او بستگی داشت و نه هیچ چیز دیگر. امروز این برداشت ناصواب در بسیاری از نوشته ها و پایگاه های خبری (سایت ها) آمده است، در حالی که گروه های مخالف هم در این باره سندی ارائه نکرده، تنها با آب و تاب آورده اند.

اما در مورد این ایراد که چرا مردم را مسلح نکردند، باید گفت آنهايي که اهل اسلحه بودند همه مسلح شده بودند، اما عطش اسلحه آنها را فرا گرفته و به فریاد واداشته بود، ولی افراد دلسوزی نیز بودند که این کار را نادرست می دانستند، اعلامیه ای در برابر نگارنده با امضای فردی به نام حیب الله احمدنسب عضو شورای محلی احمدنسب واقع در خیابان ژاندارمیری در تاریخ ۵۷/۱۲/۷ صادر کرده و با ۱۴ دلیل خواسته است از دادن اسلحه به شوراهای محلی خودداری کنید. او نامه خود را با این جمله که من یک ایرانی هستم شروع می کند تا بگوید اهل گروه هانیست و مصلحت کلان مردم را در نظر گرفته است. بنابراین همان طور که گروهی طرفدار توزیع اسلحه های پادگان بودند، گروهی نیز مخالف این کار بودند که آینده ثابت کرد که نظر دوم درست تر بوده است.

ترورها

یکی از فجایع مهمی که بر سر کردستان آمد موضوع ترورهاست، ترور نیروهای انقلابی مسلمان کرد توسط عناصر چپ و ضد انقلاب به طور بسیار گسترده انجام گرفت که ضایعه اسفناکی برای کردستان بود، چرا که فهمیده ترین نیروها تعقیب و شناسایی شده و در هر کجای مملکت بودند ترور شدند. یکی از فریختگان کرد اظهار داشت فهرستی در دست دارد که بیش از دو بیست نفر از بچه های مسلمان به مفهوم واقعی ترور شدند و این تعداد ارتباطی با آنها که در درگیری های متقابل کشته شدند ندارد. یکی دیگر از نویسندگان کرد در دست نوشته های خود آورده است که تنها در سنندج ۱۳۰ نفر مسلمان را به جرم مسلمان بودن به شهادت رساندند.

جای این پرسش خالی است که اگر دولت دخالت نظامی نمی کرد و کردها را به خود وامی گذاشت یا آن گونه که می گفتند خود مختاری به آنها می داد آیا در درگیری های داخلی نسل خودشان را نابود نمی کردند آن هم با عنوانی مانند دموکرات بودن یا فدایی خلق بودن و...؟ جالب است یادآوری شود که رأی مردم کردستان در میان آن درگیری ها پیام دیگری داشت و نشان داد که مردم چیز دیگری می گویند و گروه های سیاسی نظامی راه دیگری می روند.

انتخابات مجلس قانون اساسی

از این رو برای آن که آقای صفدری را در عمل انجام شده قرار بدهند اعلامیه ای منتشر می کنند و در آن می نویسند که ارتش چنین و چنان کند و نظامیان به پادگان برگردند و نظم را رعایت کنند و در آخر هم عنوان «شیخ علی صفدری فرمانده لشکر ۲۸ کردستان» را در پایان اعلامیه آورده اند و آن را در پادگان و شهر توزیع می کنند، نگارنده نسخه ای از این اعلامیه را در همان روزها به دست آورده و نزد آقای صفدری رفتم و گفتم این چیست؟ ایشان ۲۸ سال پیش همان پاسخی را که در بیان خاطرات خود در سال ۱۳۸۶ که گفته است من از این موضوع بی خبر هستم همین جمله را اظهار داشت: «نمی دانم موضوع چیست؟» شاید پس از مطالعه این مقاله، تازه متوجه شود که ماجرا از چه قرار بوده است.

به هر حال این اعلامیه که کار مشترک چند نفر از دوستان دوطرف بود پایه و اساس این ذهنیت قرار گرفت که همه تصور کردند از تهران حکم فرماندهی لشکر به آقای صفدری داده شده است که او فرمانده پادگان باشد و یا لشکر را به او سپرده اند، در حالی که در خاطرات سرهنگ کتیب و آقای صفدری عکس این موضوع دیده می شود. این صفدری بوده که مرتب با تهران تماس می گرفته و درخواست داشته که تکلیف پادگان را روشن کنند و فرمانده برای آن منصوب نمایند. اضافه شود که از روز پیروزی انقلاب تا زمانی که آقای صفدری برای همیشه از کردستان رفت تنها ۳۵ روز طول کشیده است که طی این مدت دو نفر فرمانده لشکر عوض شده اند و فرصتی نبوده که او فرماندهی لشکر را بر عهده داشته باشد، در این مدت کوتاه نه تنها نظامیان، بلکه تمام ادارات از او می خواستند که مشکلات آنها را حل و فصل کند. روی میز نگارنده نامه های زیادی است که از اداره کار، شیر و خورشید، دادگستری و... از او خواسته اند که مشکل آنها را رفع کند. در میان این نامه ها یک مورد جلب توجه می کند که از یک مهد کودک هم نامه ای برای او فرستاده و خواهان تطبیق حقوق کارمند خود با آنچه نخست وزیر گفته، شده است. حال تصور شود در میان این همه در هم ریختگی او بخواهد پادگان را فرماندهی کند! اما جالب است آقای امینی در این سخنان اعتراف دارند که با دوستان خود شهر سنندج را برای مدت ۹ ماه در پس از پیروزی انقلاب در اختیار داشته که تنها ۳۵ روز آن آقای صفدری آنجا بوده، ولی کار به جایی می رسد که آنها شهر را ترک می کنند، یعنی شهر را از دست آنها گرفته اند. مفهوم این سخن آن است که ایشان نتوانستند شهر را اداره کنند و از آنجا توسط ضد انقلاب اخراج شدند؛ حال چرا توقع دارند که باید پادگان را هم به آنها می دادند. صفدری نیز کرد کرمانشاهی بوده و اصولاً این همه کرد و غیر کرد کردن در یک انقلاب ارزشی جالب نیست. تأکید می شود علت این که او در پادگان دخالت بیشتری می کرد به نوع مذهب آقای صفدری

بستیابی از قوای انتظامی طبقه شرعی اعلام شد:

سایه بیدار مسس
موقوفه خود را
بیرازاند
از روز شنبه خرید
واجاره خانه های
حالی آغاز میشود

استانله طالبانی : به امر امام
طبع سلاح گروهها ضروری
استماعا کسی نیامده به اجالت
ساسی مجاهدین جلو شود
وزیر دادگستری : عقلمه
ساختن جیش علی مجاهدین
بر خلاف دستور امام است

۱۲ صفحه چاپ دوم
اطلاعات
شماره ۳۷
تیراژ ۱۰۰۰
قیمت ۱۰۰۰ ریال

احتیاط
دور ماخیز
تخلیص
مشغول
میتواند

اخطار ۸ ماده ای امام در مورد نیروهای مسلح و کردستان

مسئله باید همیشه
در نظر داشته باشیم
این گروه ها که
در گذشته با ما
همکاری کرده اند
حالا که ما را
ترسانده اند
باید با احتیاط
با آنها برخورد
کنیم و در صورت
نیاز با آنها
جنگ کنیم

رئوس نظامنامه داخلی مجلس بررسی نهانی قانون اساسی



درآمد یکرز نفت به کردستان اختصاص داده شد

گزارش صادق خلخالی از وقایع پاره بودجه کشور

و سازمان چریک های فدایی خلق به طور سرسختانه مبارزه مسلحانه داشتند. این سه گروه حضور آشکار و رسمی داشته و بقیه گروه ها را پوشش می دادند. از آنجا که برخی اعضای حزب دموکرات کردستان در پیش از پیروزی انقلاب در زندان ها با نیروهای مسلمان انقلابی آشنایی داشتند، این حزب پس از پیروزی در ابتدا مورد احترام مسئولان نظام قرار گرفت، به طوری که امید داشتند این حزب در چارچوب نظام فعالیت رسمی و آشکار حزبی داشته باشد و شاید یکی از دلایل اصلی که در آغاز با مهربانی و دوستانه با سران آن برخورد می شد همین موضوع بود، ولی کم کم امید مسئولان نظام از این حزب قطع و احساس دشمنی جایگزین آن شد. از آن پس بود که برخورد هاجدی و قاطع صورت می گرفت.

با وجود درگیری ها که بهانه خوبی برای برگزار نکردن انتخابات مجلس خبرگان در آن منطقه می توانست باشد در تمام کردستان انجام شد. از استان آذربایجان غربی قاسملو به عنوان نفر سوم (از سه نفر مورد نیاز) انتخاب شد. آقای مفتی زاده ابتدا کاندیدا شده و سپس استعفا داده است، اما در استان کردستان در جمع ۸۲ هزار رأی به صندوق ریخته شده؛ آقایان رحمانی با ۳۵ هزار و فاتحی با ۲۴ هزار رأی انتخاب شدند. گروه های سیاسی کردستان به این انتخابات اعتراض داشتند، اعتراض آنها این بود که مردم به پای صندوق ها نرفته و رأی ندادند و این افراد ناشناخته اند، اما باید به نکاتی توجه کرد؛ اول آن که علت این که مردم شرکت نکردند ناامنی بود که عامل آن خود اینها بودند. گروه های اعتراض کننده در بخش های کرد نشین آذربایجان غربی به خاطر رأی آوردن قاسملو، امنیت را برقرار و مردم را بسیج کردند، ولی در استان کردستان برخلاف آن کار کردند. در چنین حالتی چه انتظار است که مردم شرکت نمایند. پایین وجود در شهرهایی که مردم احساس امنیت کردند مشارکت داشتند. اعتراض دوم آنان این بود که افرادی که رأی آوردند ناشناخته اند، در حالی که آیت الله رحمانی از نظر شهرت در کردستان از پیش از انقلاب در ردیف مفتی زاده و حسینی بود و از نظر پیشینه مبارزاتی بر اساس اسناد ساواک سرآمد دیگران بوده است. او تنها کسی بود که ساواک از سال ۱۳۴۲ او را زیر نظر داشته، چرا که با امام خمینی ارتباط داشته و در خط مبارزه بوده است. (۱)

در آغاز پیروزی پیشینه سوء تاریخی حزب دموکرات کردستان، آذربایجان و تجزیه طلبی های پس از جنگ جهانی دوم کم کم فراموش شده بود، ولی درگیری های کردستان موجب شد که از پیشینه تاریخی این حزب پرشش به عمل آید و مسائل فراموش شده تاریخی دوباره زنده شود و سوء ظن و نگاه تیره به حزب را ایجاد نماید. به همین دلیل خودمختاری طلبی حزب دموکرات نزد ایرانیان بی ارزش قلمداد شد به طوری که در داخل کشور مدافعی نداشت و بسیاری این خواسته را مقدمه تجزیه طلبی قلمداد می کردند. گروه کومله که از آغاز پیدایش خود ندای ایجاد کشور کردستان بزرگ را سر داده بود، بسیار تندتر و خشن تر از دیگر گروه ها با نظام جمهوری اسلامی و نیروهای طرفدار نظام برخورد می کرد اگر این گروه شعار تجزیه طلب نبودن نیز می داد، بر خلاف اهداف استراتژیک خود بود و سخن تاکتیکی به میان می آورد. دو گروه کومله و دموکرات گاه در یکدیگر ادغام و گاه از هم جدا می شدند و

حزب در علوم سیاسی و عرف بین المللی تعریف و کاربرد مشخصی دارد که با هیچ یک از اقدامات حزب دموکرات کردستان قابل تطابق نبود و هیچ کارکرد حزبی هم از آن دیده نشد، بلکه برخلاف نام دموکرات و دموکراسی هر کجا اقتدار یافت نسبت به حذف خونین مخالف خود عمل کرد

کردستان همیشه قابل کشف

یکی از فجایع مهمی که بر سر کردستان آمد موضوع ترور هاست، ترور نیروهای انقلابی مسلمان کرد توسط عناصر چپ و ضد انقلاب به طور بسیار گسترده انجام گرفت که ضایعه اسفناکی برای کردستان بود، چرا که فهمیده ترین نیروها تعقیب و شناسایی شده و در هر کجای مملکت بودند ترور شدند

نتایجی که از رویدادهای پس از پیروزی انقلاب تا حاکمیت جمهوری اسلامی به دست می آید در چهار سطح محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی قابل جمع بندی است

چریک‌های فدایی خلق

چریک‌های فدایی خلق که در سراسر ایران از سوی مردم به دلیل ناسازگاری آموزه‌های عقیدتی طرد شدند به سوی کردستان سرازیر شدند و پس از پیروزی انقلاب دفتر هواداران خود را در سنندج افتتاح کردند.

چریک‌های فدایی خلق جدای از حزب دموکرات در سرزمین کردستان هم نمی‌توانستند به فعالیت خود ادامه دهند و یا آن که موفقیتی به دست آورند، زیرا ریشه‌های مذهبی سنتی در کردستان بسیار قوی بود به طوری که این گرایش سال‌های سال در قالب جریان تصوف خودنمایی می‌کرد، از این رو این گروه نتوانست در شعار ناسیونالیسم کردی با گروه‌های دیگر همراه باشد تا بتواند به موجودیت خود ادامه دهد، اما اگر می‌خواست ماهیت اعتقادی خود را نشان دهد با توده‌ها رودررو می‌شد، به همین خاطر تلاش زیادی کرد که زیر پرچم یادگار حزب تاریخی دموکرات خود را نگاه دارد.

اندک آگاهی‌ای از ماهیت چریک‌های فدایی خلق که در سنندج توسط آقای مفتی زاده داده شده بود، آنها را عقب راند و با وجود آن که در اوج درخشش خود توانستند حتی به شورای شهر راه یابند، ولی در نهایت ناچار شدند سنندج را رها کرده و به شهرهای دیگر عقب‌نشینی کنند.

همشین شدن این سازمان با حزب دموکرات و جاگیر شدن آنها در این سرزمین موجب بدنامی حزب دموکرات، بلکه تمام کردستان شد، چرا که سازمان چریک‌های فدایی خلق، انقلاب ایران را توطئه امیرالیسم تعریف کرد و همه مبارزات ملت ایران را نادیده گرفت. از سوی دیگر بر اساس اعتقادات کمونیستی، ضد خدا و دین تلقی می‌شد که برای مردم ایران قابل پذیرش نبود. پس از مدت کوتاهی نیز در صدد براندازی نظام جمهوری اسلامی برآمد و به طور مستقیم و مسلحانه با حاکمیت روبه‌رو شد. آنها با این دیدگاه در کردستان جمع شدند. تجمع آنها برای خلق کرد نبود، بلکه به نظر می‌رسید برای حفظ موجودیت خویش خلق کرد را سپر خویش ساختند. در این شرایط حزب دموکرات اشتباه بزرگی کرد که به طور آشکارا پذیرای رانده‌شدگان خلق ایران گشت و بدبینی نسبت به خود را در نگاه ایرانیان صدچندان کرد.

اقدام قاطع امام

در ابتدا امام حل مسئله کردستان را به دولت واگذاشت، ولی با در هم ریختن ارتش و با توسعه آشوب‌ها خود ایشان از ۵۸/۵/۲۷ پای پیش نهاد و در ابتدا به طور قاطع از نیروهای نظامی خواست بسیج شوند و در مرتبه دوم پیشروی برای فتح یک یک شهرها را پیگیری نمود. از روزی که امام «بسم الله المنتقم» به نام خدای انتقام گیرنده را در اطلاعیه مورخ ۵۸/۶/۱ به کار برد تا زمانی که در اعلامیه ۵۸/۸/۲۶ بایان «رحمت خدا بر همه» اعلام رحمت و بخشش نمود،

همچون دو بار دو قلو عمل می‌کردند. یک بار در آغاز دهه ۴۰ با یکدیگر ادغام شدند و پس از پیروزی انقلاب دوباره گروه کومله اعلام موجودیت کرد که تاریخ پیچیده‌ای دارند. البته برخی اعتقاد دارند که گروه کومله پیش از دهه ۴۰، به گروه کومله پس از پیروزی انقلاب ربطی ندارد، چون تفاوت ایدئولوژی دارند. مشکل اساسی حزب دموکرات این بود که نه حزب بود و نه دموکرات، بلکه یک سازمان چریکی مسلحانه بود که برای پیروزی می‌جنگید تا به اهداف تعریف و مدون نشده خود که همان اهداف کومله می‌توانست باشد، دست یابد.

حزب در علوم سیاسی و عرف بین‌المللی تعریف و کاربرد مشخصی دارد که با هیچ یک از اقدامات حزب دموکرات کردستان قابل تطابق نبود و هیچ کار کرد حزبی هم از آن دیده نشد، بلکه برخلاف نام دموکرات و دموکراسی هر کجا اقتدار یافت نسبت به حذف خونین مخالف خود عمل کرد. از نیروهای غیربومی هم که بگذریم ترور نخبگان نیروهای مسلمان کرد توسط این گروه‌ها با عنوان دموکرات بودن نمی‌توانست سازگاری داشته باشد و اگر بخشی در کردستان توانایی فهم این مطلب را نداشتند از قاسم‌لو که در غرب زیست کرده بود، انتظار می‌رفت که این مطلب را به اعضای حزب بفهماند و جلوی ترور را بگیرد. ناداست کم‌عنوان دموکرات و دموکراسی، مفهوم ارزشمند خود را حفظ کند و عنوان دموکرات به مفهوم راه‌خونین قلمداد نشود. بر خوردها با نیروهای غیر کرد نیز بسیار خشن و غیردموکراتیک بوده است. یک نمونه که نگاه نگارنده را نسبت به این حزب بدبین کرد این بود که یک دوست هم محلی که از ناحیه پادچار مشکل مادرزادی بود و نمی‌توانست به درستی بایستد و یاره برود و بسیار لاغر و ضعیف بود با این وجود وقتی مسئله کردستان بالا گرفت از اصفهان به آنجارت رفت و گفت من به روستاهای کردستان می‌روم و کار آموزشی برای باسواد کردن کودکان انجام می‌دهم. در آنجا آموزش و پرورش از او خواسته بود که به عنوان بازرس مدارس به دبستان‌ها سرکشی کند و مشکلات آنها را گزارش نماید. این فرد به هیچ عنوان توان کار نظامی نداشت، ولی او را کشتند. وقتی خانواده‌اش به کردستان رفتند تاجانه او را بیاورند، روستاییان گفته بودند که ما شاهد بودیم این فرد با یک دستگاه خودرو جیب به اتفاق راننده و یک معلم دیگر وارد روستا شدند، اما افراد حزب دموکرات و کومله جلوی آنها را گرفته و از ماشین خارج کردند. اینها گفتند ما معلم هستیم و کارت شناسایی ارائه کردند، روی خودرو آنها نیز علامت آموزش و پرورش نوشته بود که آن راهم نشان دادند، با این حال به آنها گفتند که ما شمارا به جرم طرفدار خمینی بودن می‌کشیم و هر سه را کشتند و رفتند. وقتی این ماجرا شنیده شد بر عنوان کلمه دموکرات بسیار تأسف خوردم.

با وجود محرومیت زیاد محلی، رهبران کردها در صدد جذب منابع اقتصادی نبودند و تمام توجه خود را صرف امور نظامی و سیاسی کردند، آنها تنها سخن کلی از محرومیت می‌راندند، حتی زمانی که حزب دموکرات در زمان مورد بحث بر مهاباد مسلط شد، کوچکترین ایده اقتصادی ارائه نکرد و نگفت که اگر موفق شوند کدام شیوه اقتصادی را پیگیری می‌نمایند

۵۶ روز طول کشید. طی این مدت بود که حاکمیت بر کردستان سیطره یافت و مردم از وحشت ضد انقلاب و بلا تکلیف بودن، خارج شدند. اگر چه بعدها نیز درگیری‌ها وجود داشت، ولی از آن پس شهری سقوط نکرد و به تهاجم ارتش نیاز نشد، البته ایشان طی این مدت مواضع و نویدهای لازم را اعلام کرد؛ از جمله پیام هشت ماده‌ای برای نیروهای نظامی صادر کرده، وظیفه علمای کردستان را معلوم نمود، رهبر نقشبندیه را عفو کرد، برای حفظ آزادی‌های مردم کردستان اعلامیه دادند و نیز اعلام کردند در صورت ایجاد امنیت، کردستان را آباد می‌کنیم، حزب دموکرات کردستان را حزب شیطان اعلام داشت و... از این پس در حضور ایشان مسائل کردستان بررسی می‌شد و خود ایشان با جدیت پیگیری می‌نمود تا به نتیجه رسیدند.

نتیجه‌گیری

نتایجی که از رویدادهای پس از پیروزی انقلاب تا حاکمیت جمهوری اسلامی به دست می‌آید در چهار سطح محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی قابل جمع‌بندی است:

سطح محلی و منطقه‌ای

۱. درگیری‌های کردستان به میزان زیادی از ریشه‌های تاریخی سرچشمه می‌گرفت؛ چنانچه حتی در شهرهای مختلف به طور متفاوت این رویدادها ظهور یافت. (برای نمونه در شهرهای سنندج، بیجار و مهاباد تفاوت‌های اساسی مشاهده شد).

۲. در سطح منطقه‌ای رهبری واحد وجود نداشت و در سطح محلی تنها یکی دو شهر دارای رهبری واحد بودند.

۳. در شعارهای اصلی محلی و منطقه‌ای در دو مورد «ما تجزیه طلب نیستیم» و «ما خودمختاری می‌خواهیم»، تنها اشتراک لفظی وجود داشت، ولی در تبیین و روشن ساختن این دو شعار مشترک، اختلافات زیادی دیده می‌شد، به طوری که در تفسیر سنندج با تفسیر مهاباد از این شعارها و در رویی پیدا شد.

۴. مرزهای عقیدتی در منطقه بسیار درهم ریخته و نامتعین یا تبیین نشده بود، چنانچه در هر شهری نسبت به کمونیست‌ها نوعی برخورد خاص می‌کردند و اجتهاد و بابر داشت مشترکی در برخورد با جریان چپ وجود نداشت.

۵. احزاب یا مردم کرد قرار داد «و ستفالی» را به هیچ عنوان قبول نداشتند، یعنی برای آنها کشور-ملت ارزشی نداشت، بلکه قوم-ملت ارزش داشت به همین دلیل مرز جغرافیایی ایران و عراق نادیده گرفته می‌شد و بسادگی از آن عبور و مرور نموده و تکیه گاه خود را تغییر می‌دادند.

۶. در پاسخ به مصالح محلی و منطقه‌ای خود هر کس پاسخ خود را داشت و دیدگاه مشترک و حداقلی از آنها دریافت نمی‌شد.

۷. با وجود محرومیت زیاد محلی، رهبران کردها در صدد

جذب منابع اقتصادی نبودند و تمام توجه خود را صرف امور نظامی و سیاسی کردند، آنها تنها سخن کلی از محرومیت می‌راندند، حتی زمانی که حزب دموکرات در زمان مورد بحث بر مهاباد مسلط شد، کوچکترین ایده اقتصادی ارائه نکرد و نگفت که اگر موفق شوند کدام شیوه اقتصادی را پیگیری می‌نمایند.

۸. جریان چپ نیز در کردستان بدون طرح عمل می‌کرد و تنها به آشوب می‌پرداخت و به جای آن که فاعل باشد به آلت فعل در آمده بود. آنها در کردستان تنها شعارهای کلان ضد امپریالیستی می‌دادند و همین امر موجب شد که وقتی دانشجویان، سفارت آمریکا را به تصرف در آوردند جریان چپ کاملاً کیش و مات شود و فلسفه وجودی خود را از دست بدهد.

۹. تنها دستاوردی که برای کردستان از این رویدادها می‌توان تصور کرد این که رفت و آمدها به کردستان بسیار زیاد شد و تداخل فکری با دیگر مردم ایران ایجاد شد و کردها از نبود یا کمبود ارتباط‌هایی یافتند.

۱۰. آنها با ترور نیروهای خوب، توسط خودشان ضربه مهلک به پیشرفت منطقه وارد کردند و منابع مالی زیادی هم از بین رفت که می‌توانست در پیشرفت عمرانی منطقه بسیار مؤثر باشد.

در سطح ملی

نتایجی که درگیری‌های کردستان در سطح ملی به وجود آورد با توجه به این که آنجا پیش‌تاز درگیری‌ها نسبت به نقاط دیگر کشور بود عبارتند از:

۱. ارتش فرو پاشیده به سرعت بازسازی شد.

۲. سپاه به سرعت رشد کرد.

۳. انارژی ناشی از ایجاد انقلاب به سوی نظامی‌گری جهت داده شد و ذهن مسئولان نظام به سوی تقویت کارهای نظامی سوق پیدا کرد.

۴. احزاب و گروه‌ها در انظار عمومی بدنام شدند و این بدنامی مقدمه بر خورد با گروه‌های دیگر را در همگان به وجود آورد.

۵. ادامه درگیری‌ها پس از طرح ایجاد شوراهای موجب ضعف پایه شوراهای شد و نا کار آمدی شوراهای را در اذهان جایگزین کرد.

۶. استراتژی سازندگی کشور به تدریج تحت تأثیر استراتژی دفاعی و جانشین گفتمان‌های دیگر مسئولان نظام قرار گرفت.

۷. فضای گفت و گو که در آغاز انقلاب میان انواع تفکرات ایجاد شده بود از بین رفت.

نتایج بین‌المللی

با درگیری‌های کردستان ره‌آوردهای بین‌المللی زیر ایجاد

کردستان همیشه قابل کشف

با صاحب‌دلی از کردها سخن می‌گفتم، از او پرسیدم آیا شما واقعا می‌خواهید روزی از ایران جدا شوید؟ او پاسخ داد: کردستان مادر ایران است، کدام مادر از فرزندش جدا می‌شود؟ و فوری پاسخ شنید، و کدام فرزند است که از مادرش حفاظت نکند؟

بود و در پشتیبانی از آن فعالیت می‌کرد. در سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ در مهاباد با کمیته انقلابی همکاری می‌کرد. در جریان انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، رهبری قیام و تظاهرات را علیه رژیم شاه در مناطق کردستان آذربایجان به عهده داشت. در جریان اوایل پیروزی انقلاب اسلامی کوشش زیادی کرد تا مسئله کردستان به شیوه صلح آمیز به نتیجه برسد. او بارها بارهبران حکومت دیدار و گفت‌وگو کرد. در همان سال ۵۸ هجری قمری با آیت‌الله خمینی (ره) ملاقات کرد و در تهران با آقای بازارگان نخست‌وزیر و مقامات دیگر حکومتی به گفت‌وگو و مذاکره کرد. پس از انقلاب با حکومت جمهوری اسلامی به مخالفت پرداخت.

۱۱- پیام انقلاب هجری، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره‌های ۱۱، ۲۱، تیرماه ۱۳۵۹، ص ۳۱.

۱۲- برای آشنایی بیشتر با شخصیت آقای رحمانی از فرزندانشان خواستیم او را معرفی نماید، کمال‌الدین رحمانی پدرش را چنین معرفی نمود:

آیت‌الله حاج شیخ حسینعلی رحمانی در سال ۱۳۰۵ در شهرستان بیجار متولد و پس از گذراندن دوره مقدماتی فقه و ادبیات و کسب فیض از محضر آیت‌الله گروسی در سال ۱۳۲۴ عازم حوزه علمیه مقدسه قم شدند و علوم دینی را از اساتید بزرگوار می‌آموختند. همچون حضرت امام خمینی (ره)، حاج شیخ مرتضی حائری، آیت‌الله العظمی گلپایگانی و خوانساری به خوبی فرا گرفتند. در سال ۱۳۳۰ در ارتباط با فداییان اسلام بویژه شهید نواب صفوی بود و در همین راستا تحت تعقیب عوامل رژیم خونخوار پهلوی قرار گرفتند و مجبور به ترک قم شدند و در راستای مبارزه با برنامه‌های حکومت آمریکایی پهلوی در سال ۱۳۴۳ فرانسودم به اصطلاح انقلاب سفید را تحریم نمودند و همزمان با شکل‌گیری نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی به ترویج و تبلیغ اندیشه‌های امام در منطقه پرداختند و ضمن هدایت و سازماندهی و مبارزات مردمی سیاست‌های استکبار دستگاه حاکمه را افشامی کردند. حضرت آیت‌الله حسینعلی رحمانی با تکیه بر معارف غنی اسلامی و جذب مشارکت‌های مردمی اقدام به تعلیم و تربیت طلاب، مبلغان دینی، احداث و ترمیم ابنیه و اماکن دینی و علمی در شهرستان بیجار نمودند. تجدید بنای مساجد سیدالشهدا (ع)، قائم (عج) و حضرت ابوالفضل (ع) از جمله اقدامات ایشان است.

آیت‌الله رحمانی در سال ۱۳۵۴ هنگام تشریف به زیارت قبور ائمه و معصومین (ع) در کربلای معلی و نجف اشرف به محضر حضرت امام خمینی (ره) شرفیاب شدند و ضمن دریافت رهنمودهای لازم در خصوص مبارزات مردم علیه حکومت شاه معدوم اجازه اخذ و جوه شرعی را از معظم له دریافت کردند و سپس جهت تشدید مبارزات به بیجار بازگشتند و تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی، رهبری و هدایت مبارزات و تظاهرات مردمی را در منطقه به دست گرفتند. ایشان در همان سال ۱۳۵۸ با اکثریت قاطع آرای مردم مسلمان منطقه به مجلس خبرگان قانون اساسی راه یافتند و ی‌همچنین نماینده پر تلاش مردم بیجار در دوره اول و دوم مجلس شورای اسلامی بوده است. تهذیب الاستبصار فی تنقیح الاخبار، حاشیه بر کفایه، گرامر انگلیسی، دیوان اشعار و... از آثار ایشان است. آخرین مسئولیت ایشان ریاست شعبه اول دیوان عدالت اداری بود که روز ۲۹ فروردین ۷۴ به علت عارضه قلبی به ملکوت اعلی پیوست.

شد:

۱- سوء رفتار بین ایران و عراق بالا گرفت و مقدمات تحرک عراق در غرب ایران فراهم ساخت.

۲- موج بلند ایجاد شده انقلاب به نفع دشمنان انقلاب، کوتاه و انرژی آن در درون ایران تخلیه شد.

۳- درگیری‌ها توجه جهانیان بویژه آمریکا و شوروی را به سوی غرب کشور ایران معطوف کرد و تبلیغات جهانی به جای گزارش ماهیت انقلاب به خبرپراکنی پیرامون درگیری‌های کردستان پرداختند. این زمینه‌ها در شرایط بعدی بستر جنگ را فراهم کرد.

سخن آخر

با صاحب‌دلی از کردها سخن می‌گفتم، از او پرسیدم آیا شما واقعا می‌خواهید روزی از ایران جدا شوید؟ او پاسخ داد: کردستان مادر ایران است، کدام مادر از فرزندش جدا می‌شود؟ و فوری پاسخ شنید، و کدام فرزند است که از مادرش حفاظت نکند؟

پی‌نوشت‌ها:

۱- مشروح آن در جلد اول کتاب نگارنده آمده است.
۲- شهید فرید تعریف از باران بسیار نزدیک علامه مفتی زاده بود. آن زمان که انجمن اسلامی دانشجویان را بنیانگذاری کرده بود و از سوی علامه مفتی زاده اداره مکتب قرآن را نیز بر عهده داشت و در تهران به دست ضدانقلاب ترور شد، در حالی که مشاور رئیس جمهوری در امور کردستان بود.

۳- اطلاعات، ۵۸/۲/۲۰.

۴- صفحه نور.

۵- اطلاعات، ۵۸/۲/۲۰، ص یک.

۶- بخشی از خاطرات ققیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله منتظری،

ص ۴۵۴-۴۵۲، www.montazeri.com

۷- در بند یخان از مناطق کردستان عراق است که در آنجا به سال ۱۳۵۳ جنگ سختی میان کردهای عراق و رژیم بعث رخ داد.

۸- جنگ خونین سندج و دستاورد آن، شورای شهر، ص ۲۰.

۹- احمد حاج علی بابایی در دفتر آیت‌الله کاشانی مشغول به کار بود.

۱۰- شیخ عزالدین حسینی که در کردستان به ماموستا (استاد) نیز مشهور است، یکی از شخصیت‌های دینی و سیاسی کرد است. وی متولد اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۰ خورشیدی است و مدت ۳۰ سال در مدارس علوم دینی در کردستان ایران به تدریس مشغول بوده است. فعالیت رسمی سیاسی خود را از دوران عضویت در جمعیت احیای کرد (کومله ژ.ک.) در سال ۱۳۲۲ خورشیدی آغاز کرده است. خانواده شیخ عزالدین در شهر بانه سکونت داشتند. پدرش شیخ صالح از اسادات برزنجی بود و با شیخ محمد حنفی رهبر جنبش کردستان عراق مرتبط بود. در سال ۱۳۱۷ خورشیدی هنگامی که طلبه بود برای ادامه تحصیل به یکی از آبادی‌های اطراف سردشت رفت. سال ۱۳۲۱ به منطقه مکریان و شهر بوکان آمد و در سال ۱۳۲۲ با نام هوین به عضویت کومله ژ.ک. در آمد. در سال ۱۳۳۲ طرفدار حکومت مصدق